



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴

## آیت الله محقق خراسانی؛ بنیانگذار مرجعیت در افغانستان

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین حجت الاسلام معروف به اعتمادی هزاره‌ها



اشاره: جان علی (علی) اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها نزدیک به دو دهه از ۱۳۵۸-۱۳۶۰ و از ۱۳۶۲-۱۳۷۸ با آیت الله خراسانی ارتباط مستمر داشته است. ایشان علاوه بر شاگردی در محضر محقق خراسانی در اکثر فعالیت‌ها مخصوصاً در جریان مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی همکار و مشاور ایشان بوده است. به این دلیل، قرار شد تا به مناسبت چاپ ویژه نامه مجله عدالت و امید با عنوان مرجعیت و هویت به نزد ایشان برویم و با تلاش‌های که آیت الله محقق خراسانی در جهت تثبیت نهاد مرجعیت در افغانستان نموده است بیشتر آشنا شویم.

**بنیاد:** لطفاً ابتدا از آشنایی تان با آیت الله خراسانی بگویید از کی آغاز شد و چند سال ادامه داشت؟

حجت الاسلام اعتمادی: بسم الله الرحمن الرحيم. آشنایی این جانب با مرحوم حضرت آیت الله خراسانی (قدس سره) به دورانی برمی گردد که نوجوان طلبه ای بودم و در لعل و سرچنگل، نزد استاد غلامحسین محقق درس می خواندم. ایشان از علمای نجف بود و از آیت الله خراسانی یاد می کرد. مرحله بعد و آشنایی بیشتر زمانی حاصل شد که در سال ۱۳۵۱ مامایم مرحوم حاج ابراهیم که با مسائل آشنا و اغلب با علما محشور بود از عراق به وطن آمد، ایشان برای من چند تا نوار سخنرانی آیت الله خراسانی و کتاب «سَلَّمَ الصُّعُود» ایشان را هدیه آورد. بعدها به ایران آمدم و اینجا انقلاب اسلامی پیروز شد. ما هم ضمن تحصیل در حوزه، با دوستان کارهای فکری و فرهنگی می کردیم. یکی از همکاران و همفکران ما در این برنامه ها مرحوم علی اکبر مهدوی بود که قبلاً در سوریه، لبنان و عراق رفته بود و درگیر مسائل سیاسی اجتماعی بود. مهدوی از آیت الله خراسانی شناخت کامل داشت و می گفت: «خراسانی دُر نایاب است.»

زمانی که خراسانی به ایران آمد و در مشهد مستقر شد، ما پیوسته خدمت ایشان می رفتیم. همان اوایل، یک قطعه زمینی را در منطقه طلاب برای ساخت خانه خریده بود. من و مرحوم مهدوی چند روزی هم در ساخت آن خانه برایش کارکردیم. بعداً ایشان در مسجد گوهرشاد تدریس را شروع کرد. مدتی درس کفایتین ایشان می رفتیم؛ اما چون با کارهای سیاسی ما تداخل پیدا کرد ادامه نیافت. من عضو شورای مرکزی سازمان نصر بودم و جزء نویسندگان مجله پیام مستضعفین، ناگزیر باید به تهران می رفتم. مدت یک سال در تهران بودم، سال ۱۳۵۹ به مشهد برگشتم و تا سال ۱۳۶۰ مرتب در درس های آیت الله خراسانی شرکت می کردم. بعلاوه، در منزل ایشان می رفتم و از بحث های ایشان استفاده می کردم. سال ۱۳۶۰ به افغانستان رفتم و پس از قریب دو سال که برگشتم تا آخرین لحظات حیات ایشان (۱-۱۱-۱۳۷۸) بیشترین مراد و ارتباط را داشتیم. در هفته سه، چهار روز حتماً در منزل ایشان می رفتم و خود

آیت الله نیز می گفت: «شما نزد من مثل فرزندانم جعفر و حسن هستید، هر زمان فرصت می کنید بیایید تا در مورد مسائل افغانستان صحبت کنیم.»

**بنیاد:** آیت الله خراسانی در رشته های مختلف علوم اسلامی تخصص داشت و گفته می شود با بزرگان حوزه نجف مباحثات علمی داشته، در این زمینه شما چه اطلاعاتی دارید؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** بنده در نجف نبوده ام؛ اما آنچه را که در این بخش عرض می کنم بیشتر از خود ایشان شنیده ام یا از زبان برخی علمایی که در نجف بوده اند. ایشان با آیت الله حکیم ارتباط نزدیکی داشته است. دلیلش هم این است: زمانی که مرحوم ابراهیم خان گاو سوار و شهید بلخی برای زیارت به عراق می روند، آیت الله حکیم بر اساس صحبت علمایی که با ایشان محشور بوده و نیز اسناد دیگری که وجود دارد، خیلی به مسائل سیاسی خوش بین نبوده و طبعاً شهید بلخی و ابراهیم خان سوار را نیز به عنوان آدم های سیاسی می نگرسته و خیلی تمایل به دیدار آن ها نداشته، اما آیت الله خراسانی عده ای از علما را هماهنگ کرده، می روند با آیت الله حکیم صحبت می کنند. بدین ترتیب زمینه ملاقات فراهم می شود. این نشان می دهد که آیت الله حکیم به ایشان احترام قائل بوده است. آیت الله خراسانی می گفت: «ما به آقای حکیم گفتیم: آقا! اگر این شخصیت های قهرمان قیام نمی کردند، مردم بر اثر فشار ظلم و استبداد نابود می شد و اگر آنجا ملتی نباشد، هزاره ای نباشد، نه فقه جعفری است نه امام حسین نه امام صادق.»

داستان دیگر مربوط به آیت الله حکیم این است که در جلسه ترحیم ایشان آیت الله خراسانی سخنران انتخاب می شود، ابتدا عده ای از عرب ها اعتراض می کنند. آیت الله خراسانی می گفت: «من وقتی سخنرانی را شروع کردم زمزمه های از گوشه و کنار شنیده می شد، توجه نکردم. بعداً شنیدم که برخی معترض بوده اند؛ اما پس از سخنرانی همان معترضین معذرت خواهی کردند.»

آیت الله خراسانی خاطرات زیادی از نجف داشت،

از جمله می‌گفت: «در ایام محرم در نجف منبر می‌رفتم و آنجا بلندگوی بیرون مدرسه، مشرف بر بیت آیت‌الله خویی بود. دوستان می‌گفتند: در زمان سخنرانی من، آیت‌الله خویی به سؤالات مراجعین و اطرافیان پاسخ نمی‌داده و سخنرانی را گوش می‌کرده است». من این داستان را از برخی علمای نجفی مثل آقای نهضت یکه‌ولنگ و ناصری شنیدم که آیت‌الله خویی سخنرانی‌های خراسانی را از اول تا آخر گوش می‌کرده و می‌گفته: «سبحان‌الله! مثل خراسانی سخنوری در میان عرب و عجم نیست. خطابه‌های ایشان هم علمی است، هم منطقی و هم شورانگیز».

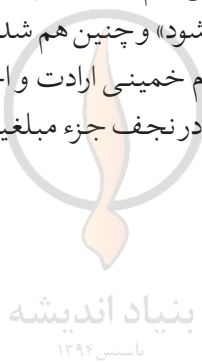
مورد دیگر داستانی است که آیت‌الله خراسانی تعریف می‌کرد: «ایام عید فطر بود و ما در محضر آیت‌الله خویی رفتیم، ایشان فتوایی داده بود و بنده گفتم: «حضرت آیت‌الله! این فتوای شما با روایتی از امام علی<sup>(ع)</sup> ناسازگار است». آیت‌الله خویی بر اثر غرور علمی‌ای که داشت، خیلی توجه نکرد؛ اما من توضیح خواستم، ایشان گفت: «روایت مذکور معتبر نیست». رد کردن روایت امام علی<sup>(ع)</sup> برای من خیلی سخت تمام شد؛ لذا با ایشان بحث بسیار جدی و مفصل کردم، در این مباحثه چنان آیت‌الله خویی را شکست علمی دادم که مات و مبهوت ماند».

مورد دیگری که ایشان تعریف می‌کرد، جریان امتحان از طلاب بود. ایشان می‌گفت: من ممتحن حوزه بودم و از طلاب افغانی کسانی را که تشخیص می‌دادم اهل درس است و انگیزه تحصیل دارد کامیاب می‌نوشتیم. عده‌ای شکایت کردند که خراسانی نژادگرا است. روزی رفتم خدمت آقای خویی و ایشان گفت: «شکایت‌های از شما شده». بنده گفتم: «حضرت آیت‌الله! آیا می‌دانید که طلاب افغانستانی با چه مشقت و مشکلاتی خود را به حوزه نجف می‌رسانند؟ این‌ها مثل عراقی‌ها و ایرانی‌ها نیستند. مسیرهای طولانی را از کوه‌ها و بیابان‌ها به صورت قاچاق طی می‌کنند. پاکستان می‌روند، سپس به ایران و عراق می‌آیند حوزه نجف باید این‌ها را حمایت ویژه کنند». آیت‌الله خویی به فکر فرورفت و گفت: «با این وضعیت باید به هم‌شهری‌هایتان توصیه کنید که با

جدیت تمام درس بخوانند تا روزگارتان خوب شود. ما تُرک‌ها در ایران مشکلات فراوان داشتیم؛ اما با تلاش و همتی که به خرج دادیم امروز وضعیتمان خیلی بهتر شده و در عرصه‌های مختلف حضور داریم». خراسانی می‌گفت: «این درس مهمی بود که آن روز از آیت‌الله خویی آموختم».

در نجف شهریه طلاب افغانی نصف دیگران بود. زمانی که امام خمینی به عراق تبعید شد، ایشان نیز بر اساس سنت رایج، توزیع شهریه را شروع کرد. آیت‌الله خراسانی می‌فرمود: «ما با عده‌ای از علما رفتیم خدمت ایشان و نسبت به این قضیه اعتراض کردیم. گفتیم از جناب عالی که برای مستضعفان مبارزه می‌کنید و شعار حاکمیت اسلام سر می‌دهید این برخورد بعید است». امام خمینی هم انتقاد را پذیرفت و گفت: «سیستم اصلاح می‌شود» و چنین هم شد.

خراسانی به امام خمینی ارادت و احترام خاصی داشت و می‌گفت: «در نجف جزء مبلغین اصلی امام



خراسانی با شهید صدر مثل دو هم  
 مباحث بوده است. ایشان می‌گفت:  
 آیت‌الله صدر دو کتاب فلسفتنا و  
 اقتصادنا را نوشته بود و من هم در زمینه  
 اقتصاد، فلسفه و منطق مطالعاتی  
 داشتم و آثاری تولید کرده بودم؛ لذا  
 مباحثات زیادی با هم داشتیم.

در آرزوی روزی هستم که رادیو و تلویزیون‌ها در اختیارم باشد و شما را دعوت کنم تا دنیا را هدایت کنید».

**پیشگام:** یکی از دغدغه‌های مهم خراسانی ایجاد خودباوری برای مردمش بود، در نجف هم فعالیت‌های در این راستا داشته خود ایشان در این زمینه چه می‌گفتند؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** درست است. ایشان می‌فرمود: «در این رابطه بسیار خون دل خوردم و زحمت کشیدم هم‌شهری‌های ما کسانانی بودند که بر سر علمیت این مرجع و آن مرجع دعوا می‌کردند؛ اما من گفتم این بحث‌ها را رها کنید این‌ها دردی از ما دوانمی‌کند، باید خودمان مرجع تقلید شویم و مجتهد تربیت کنیم. چطور است که دیگران مجتهد می‌شوند و ما نمی‌شویم؟ دیگران دکتر و مهندس می‌شوند ما نمی‌شویم؟ سخنرانی‌ها کردم که علما! طلاب! ما از هیچ‌کسی کم نیستیم. چطور است که «بائک تجر و بائی لائجر»؟ درسته که جبر تاریخ بوده، شرایط سیاسی، جغرافیایی و... آثار سوء گذاشته، اما اکنون برای شما شرایط در هر گوشه‌ای از دنیا فراهم است و باید استفاده کنید. لزومی هم ندارد که همه بخوند شوید. اگر علم الادیان داریم، علم الابدان هم داریم. در علوم حوزوی نیز باید افق‌های بالاتر را بنگرید خود را درگیر یکسری اصطلاحات ادبی و فقهی صرف نکنید. ما باید ببینیم در دنیا چه می‌گذرد و چه خیر است. یکی از اشتباهات خود من این بود که زبان انگلیسی را به خاطر جو حوزه یاد نگرفتم در حالی که باید یاد می‌گرفتم.»

**بنیاد اندیشمندان:** بنیاد معتقد بود در آن نامه تاریخی که به رهبر شهید نوشته نیز این نکته را تذکر داده است؛ لذا می‌گفت: «در نجف علما را بسیار به درس خارج، نوشتن کتاب و رساله تشویق کردم. از جمله کسانی را که خیلی به تدریس در مقطع درس «خارج» ترغیب کردم آیت‌الله فیاض و آیت‌الله سید سرور واعظ بود، اما این بزرگواران بر اثر همان باورهای غلط و رنج و حرمان تاریخی که دامن‌گیر مردم ما بود، حاضر نمی‌شدند». همچنین آیت‌الله خراسانی می‌گفت: در سخنرانی‌ها

بودم و در خطابه‌ها بسیار برجسته و با عناوین مسیح شرق، حسین زمان و... مطرح می‌کردم. با مرحوم مصطفی خمینی نیز رابطه بسیار صمیمی داشتم و مثل دو برادر بودیم. هر چند خیلی‌ها اعم از ایرانی و افغانی مسخره‌ام می‌کردند و می‌گفتند: تو شیخ مظلوم را به براندازی شاهنشاهی ایران و مبارزه با طاغوت چه کار».

**پیشگام:** ظاهراً آیت‌الله خراسانی با شهید آیت‌الله صدر هم مباحثات علمی داشته، خود ایشان در این باره چیزی می‌گفت؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** خراسانی با شهید صدر مثل دو هم مباحث بوده است. ایشان می‌گفت: آیت‌الله صدر دو کتاب فلسفتنا و اقتصادنا را نوشته بود و من هم در زمینه اقتصاد، فلسفه و منطق مطالعاتی داشتم و آثاری تولید کرده بودم؛ لذا مباحثات زیادی با هم داشتیم. روزی در محل درس ایشان بحث علمی‌ای مفصلی کردیم و در پایان شهید صدر گفت: برویم منزل، آنجا بعد از نماز و صرف غذا، مجدد بحث‌ها را پی گرفتیم و حدود پنج ساعت طول کشید و سرانجام شهید صدر فرمود: «شیخنا المحقق لم تُحاجَّ؟ أنت مجتهد و أنا مجتهد، لک رأی و لی رأی». چرا این همه محاجه می‌کنی؟ هر دو مجتهد هستیم و هر کس نظر خود را دارد.

در اواخر سال ۱۳۷۲ مرحوم خراسانی سفری به قم داشت من هم همراه ایشان بودم. در قم منزل یکی از منسوبین شهید صدر به نام آیت‌الله شیخ حسین مؤید عراقی رفتیم و آنجا ایشان نیز همین داستان را تأیید کرد و از آیت‌الله خراسانی تقاضا کرد که حضرت آیت‌الله خود شما این خاطره را بیان کنید. آیت‌الله هم این داستان را تعریف کرد. شیخ حسین گفت: «آیت‌الله صدر از رفتن شما بسیار ناراحت بود و می‌گفت افسوس که خراسانی من رفت». هم چنین در همان سفر قم آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی نیز این خاطره را تأیید کرد. آیت‌الله خراسانی با شهید محمد منتظری نیز در نجف ارتباط داشته و بارها از او یاد می‌کرد. می‌گفت شهید محمد منتظری به من گفته بود: «آقای خراسانی!



بارها از ایشان شنیدم - نقل کنم:

- آیت الله خویی: این شیخ چه نوشته؟
- آیت الله فیاض: همان چیزی که  
ملاحظه فرمودید. تابس ۱۳۹۴
- آیت الله خویی: شما دو نفر (واعظ و فیاض) را  
مجتهد گفته است، من زمانی که اجود التقریرات  
را نوشتم، مجتهد بودم.
- آیت الله فیاض: دیگران را که می‌گوید  
مجتهد نیست؟
- آیت الله خویی: من همه اجود التقریرات را  
خودم نوشتم.
- آیت الله فیاض: حضرت استاد! از چند هزار  
صفحه کتاب محاضرات، شما فقط یک جمله را  
در مقدمه پیشنهاد اصلاح دادید و آن را هم من  
خودم اصلاح کردم، بقیه کتاب را هم که نوشته‌ام  
نه به شکل لفظ باللفظ و دیکته‌وار در زیر درس نه  
این که ضبط کرده باشم. من درس را گوش داده‌ام و  
بعد رفته‌ام با مراجعه به منابع، معلومات و

می‌گفتم: ای نجف! ای حوزه! باخبر باش که صدها  
مجتهد آماده داریم، به زودی وارد صحنه می‌کنیم. آیت الله  
واعظ که بعدها کابل رفت و مدرسه تأسیس کرد، نامه‌ای  
برایم فرستاد و گفت: شما پیشگام بودید و آن زمان مسائل  
بسیاری را متوجه بودید، اما مادرک نمی‌کردیم.

محقق خراسانی در کتاب «المؤلفون الافغانیون»  
درباره آیت الله سید سرور واعظ بهسودی و آیت الله  
فیاض گفته است: شما هر دو مجتهد هستید چون هر  
کدام آثار گران سنگ مثل محاضرات و مصباح الاصول  
را دارید. بعد با آیت الله خویی مقایسه کرده و گفته:  
استاد شما آیت الله خویی که شاگرد مرحوم نائینی بود  
اجتهادش زمانی محرز شد که اجود التقریرات را نوشت.  
حالا شما هم «اقوی الدلیلین علی اجتهادکما، اقوی  
التقریرین».

آیت الله خراسانی می‌گفت: «حضرت آیت الله خویی  
با خواندن این فقرات از کتاب المؤلفون الافغانیون با  
آیت الله فیاض گپ و گفتی داشته». من اینجا سعی  
می‌کنم نص روایت آیت الله خراسانی را از این گفتگو - که



زیادی یاد می شود. شما از همکاری ایشان با امام خمینی در شرایط غربت و عسرت یاد کردید؛ در حوزه افغانستان گویا دیداری با شهید بلخی و ابراهیم خان گاو سوار داشته در این زمینه اگر بیشتر توضیح دهید.

**حجت الاسلام اعتمادی:** خراسانی احترام خاصی به شهید بلخی و ابراهیم خان گاو سوار داشت. شهید بلخی را خیلی دوست داشت از شخصیت و شهامتش تعریف می کرد و برخی اشعارش را حفظ بود. در نجف از ایشان بسیار گرم استقبال کرده و برایش مراسم گرفتند. همان طور همیشه همت و شجاعت ابراهیم خان را می ستود و به عنوان یک الگو مطرح می کرد. در سخنرانی های کتابخانه رسالت (در مشهد) مخصوصاً در شب های قدر بارها از قیام ابراهیم خان یاد می کرد با نام او اوج می گرفت و عشق می ورزید و می گفت: اگر حرکت این بزرگ مرد نبود ملتی و مذهبی داشت نابود می شد مالیات های ظالمانه امان مردم را بریده بود. این جمله را بارها یادآوری می کرد: «من در نجف خطاب به این مرد گفتم: ای خان! ای جان! ای قهرمان! به این قبه مولایم علی سوگند، اگر امکانات داشتم مجسمه ات را از طلا می ساختم. تو باید برای تمام آزادی خواهان و عدالت طلبان الگوشوی».

استنباطات خودم را تکمیل کرده نوشته ام. علی رغم تمام تلاش های که آیت الله خراسانی به خرج می دهد، آیت الله واعظ و فیاض حاضر به تدریس درس «خارج» که گام رسمی به سوی مرجعیت به شمار می رفت نمی شود. آیت الله خراسانی می گفت: «من خودم مجبور شدم برای خلق خودباوری و شکست بن بست، درس «خارج» را شروع کنم؛ اما خیلی ها باور نمی کردند؛ می گفتند تدریس خارج در حوزه نجف کار آسان نیست، خراسانی مسخره خواهد شد؛ اما خوشبختانه وقتی جزوات درسی ما را برای ارزیابی های علمی و امتحانات بردند بسیار راحت پذیرفته شد».

در مصاحبه ای که استاد حاج کاظم یزدانی با آیت الله خراسانی انجام داد و من حاضر بودم نیز خراسانی همین موضوع را یادآوری کرد و گفت: «خدا شاهد است که من هیچ گاه برای خودخواهی و تظاهر این کارها را نکرده ام تنها هدف من این بود که برای این مردم محروم انگیزه ای ایجاد شود».

**عزائم:** محقق خراسانی در کنار فعالیت های علمی، مسائل سیاسی اجتماعی را نیز تعقیب می کرد به عبارتی، سرپرشور و روح ناآرام داشت در این زمینه از نمونه های

**عزیزالمصباح:** از ارتباط آیت الله خراسانی با سفارت افغانستان در عراق و دیدار ایشان با سلطانعلی کشتمند بگویید.

**حجت الاسلام اعتمادی:** آیت الله خراسانی می گفت: من و علامه مدرس افغانی با عده ای دیگر از علما به خاطر حل مشکلات پاسپورت طلاب افغانی و برخی امور اداری، با سفارت افغانستان ارتباط برقرار کردیم. آن زمان آقای خلیل الله خلیلی سفیر بود و ظاهراً نسبت به علما نگاه مثبت داشت، هرچند به نظر من او در صدد کنترل علمای افغانستان بود. در هر صورت ما در این قسمت خیلی موفق بودیم و همین ارتباطات باعث شد مشکلات علما در حد زیادی حل شود. سال ۱۳۵۷ ماه های اول پیروزی کمونیست ها، از طریق سفیر اطلاع یافتیم که قرار است هیئتی به ریاست سلطانعلی کشتمند وزیر پلان افغانستان به عراق بیاید. به سفیر گفتم هیئت هر زمان آمدند به ما خبر بدهید می خواهیم دیدار داشته باشیم. آن ها هم پذیرفتند. روز موعده به سفارت رفتیم. بعد از جلسه عمومی من با کشتمند دوفتری صحبت کردیم. من چند مسئله را مطرح کردم. به ایشان گفتم: من یک شیخ بی خبر نیستم و نسبت به جریان شما و حامیان شما به اندازه کافی اطلاعات دارم. (من برخلاف سنت رایج در حوزه نجف، رادیو داشتیم و مرتب مسائل روز به خصوص اوضاع جهان اسلام را رصد می کردم). رادیو کابل آن زمان از آل یحیی زیاد نام می برد، من هم گفتم: ۱. حال که آل یحیی رفته اند و شما قدرت را به دست گرفته اید، سعی کنید از این فرصت پیش آمده برای آبادی وطن استفاده کنید. خود را بر سر مسائل مذهبی و اعتقادی با مردم درگیر نکنید. دولت های عراق و سوریه را ببینید که با مسائل مذهبی مردم خیلی کاری ندارند و همین بر قدرت آن ها افزوده است. ۲. سعی کنید با عطوفت و مهربانی همه مردم را زیر بال و پرتان بگیرید و یک دولت ملی و مردمی به وجود آورید. ۳. شما که در موقعیت مهمی راه پیدا کرده اید، سعی کنید برای قوم ستمدیده و آواره هزاره، کاری کنید. این ها را به سمت اقتصاد، فرهنگ و سیاست بکشانید.

کشتمند به همه حرف هایم دقیق گوش داد، رفتار

بسیار مؤدبانه و محترمانه داشت و تشکر کرد؛ اما درباره پیشنهاد هایم وعده و تعهد مشخصی نداد. یا به این جهت که آن زمان مست باده پیروزی بود، چون کمونیست ها تازه قدرت را قبضه کرده بودند یا اینکه واقعاً آن توان و صلاحیت را نداشت. بعد از این ملاقات عده ای تبلیغات راه انداختند که خراسانی سفارت رفته کمونیست شده و... همان قدر فکر نکردند که وقتی من سال ها قبل مبانی کمونیسم را از نظر علمی رد کرده ام چگونه با یک ملاقات به کمونیست ها می پیوندم.

**عزیزالمصباح:** محقق خراسانی سفری هم به سوریه داشته است، یک بار گفتید با علامه محمد مهدی شمس الدین از علمای بزرگ لبنان هم در همین سفر دیدار می کند. در این زمینه اگر ممکن است بیشتر توضیح دهید.

**حجت الاسلام اعتمادی:** آیت الله خراسانی می گفت: «بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، دولت عراق خیلی بر حوزه سخت گرفت به همین خاطر جمع زیادی از علما نجف را ترک کردند، اما من مصمم بودم که در جوار عتبات عالیات بمانم و در نهایت همین ها دفن شوم؛ اما یک باره در ذهنم این سؤال خلق شد که یعنی چه من تا آخر عمر اینجا بمانم؟ به خود گفتم سرمایه تو فکر، قلم و زبان توست. وقتی اینجا کسی نباشد چه دلیلی برای ماندن در عراق وجود دارد؟ ائمه اطهار هم که دور و نزدیک ندارد «در یمنی پیش منی» من طبع سیالی دارم و نمی توانم یک جای خاموش بنشینم همین بود که به سوریه رفتم. آنجا هم با این هدف که سکوی پرشی برای رفتن به لبنان است و گفتم اگر زمینه بود با شیعیان لبنان کار کنم».

آیت الله خراسانی بعد از عراق به سوریه می رود و در همین سفر با شیخ مهدی شمس الدین نیز دیداری داشته است. خراسانی از علامه شمس الدین به نیکی یاد می کرد. به خصوص از این سخنش که گفته بود: «آقای خراسانی! آن های که در متن یک قدرت هستند نمی دانند ما چه می کشیم. مظلومیت، حرمان و درد اقلیت بودن را شما در افغانستان درک می کنید و من در لبنان». به گفته مرحوم خراسانی شمس الدین اشراف



آپارتمانی برایم داده بودند که مال شما باشد. چون منزل مصادره‌ای بود برای من این دغدغه ایجاد شد که آیا واقعاً صاحب این خانه فرد ضدانقلاب، طاغی و یاغی بوده؟ شاید در این اوج خروش و خشم انقلاب سند ارائه نتوانسته یا از خود دفاع نتوانسته یا ترسیده فرار کرده و... سرانجام نزد آیت‌الله رضوانی رفتم و گفتم من به خاطر یکسری مشکلاتی که دارم نمی‌توانم به درس‌ها ادامه بدهم، به خراسان برمی‌گردم. ایشان خیلی مُصربود که بمانم؛ ولی من قبول نکردم. سرانجام گفت: حاج آقا واقعیت را بگو چرا می‌خواهی برگردی؟ من هم گفتم اصل مسئله این است که من واقعاً رأیم نمی‌گیرد و نمی‌توانم مالک این خانه باشم. آیت‌الله رضوانی گفت: «اگر کسی دیگر این حرف را می‌گفت، پیامد خیلی سنگینی متوجهش بود؛ اما شما محقق خراسانی هستید و شناختی که از سابقه و شخصیت شما دارم نمی‌توانم چیزی بگویم. کلید را تحویل دادم و به مشهد آمدم».

بعد از اینکه ایشان مشهد آمد، ما براساس همان شناختی که از قبل داشتیم خدمت ایشان می‌رفتیم. در این مقطع ایران و عراق درگیر جنگ بودند. عراقی‌های مقیم ایران با حمایت جمهوری اسلامی تشکیلات «مجلس اعلامی عراق» را تأسیس کردند و در شهرهای مشهد، تهران و... نمایندگی فعال کردند. یک تعداد زیادی از مهاجرین افغانی که سال‌ها در عراق اقامت داشتند و بعد اخراج شده بودند نیز در مجلس اعلامی هم فعال گرفتند. جالب اینکه خیلی‌های این‌ها مدارک و شناسنامه عراقی هم نداشتند، اما به خاطر همان روحیه بنیادگرایان خود و عوامل روانی‌ای که دامن‌گیر ملت‌های مظلوم می‌شوند دوست داشتند عراقی به شمار بروند.

مجلس اعلامی از آیت‌الله خراسانی دعوت به همکاری کرد، چون ایشان هم با امام خمینی آشنا بود، هم فضای عراق را می‌دانست و هم خطیب مسلط به زبان عربی بود و متخصص مسائل اسلامی، درعین حال آدم بی‌توقع که با غرور بی‌جا میانه‌ای نداشت. من دو بار در سخنرانی‌های ایشان در جلسات مجلس اعلامی در مسجد گوهرشاد حضور داشتم؛ سخنرانی‌های خراسانی فوق‌العاده تأثیرگذار و شورآفرین بود. من و مرحوم مهدوی در آن سال‌ها به رغم

عجیبی بر اوضاع جهان اسلام و افغانستان داشت و به من توصیه کرد: «شیخ! با آن فلاح (مقصود ایشان سلطانعلی کشتمند بوده) نام که از شعب (قوم) شماست حتماً در ارتباط باشید». منظورش سلطانعلی کشتمند بود. شمس‌الدین می‌گفت: «کسی که در فرهنگ شیعه رشد کرده، بعید است به لحاظ اعتقادی کمونیست شده باشد. ممکن است او تنها راه خدمت به مردمش را در پیوستن به کمونیست‌ها تشخیص داده باشد».

ارتباط خراسانی با علامه شمس‌الدین تا سال‌های اخیر برقرار بود و یک‌بار که ایشان به مشهد آمده بود آیت‌الله خراسانی در منزل خود دعوت کرد. شمس‌الدین با مشاهده منزل کوچک و زندگی ساده خراسانی گفته بود: «آقای خراسانی شما اگر به بهشت هم بروید جای تنگ و کوچک را انتخاب می‌کنید».

به هر حال آیت‌الله خراسانی بعد از مدتی اقامت در سوریه، در سال ۱۳۵۸ به ایران آمد. در ایران آیت‌الله رضوانی از فقهای شورای نگهبان که در نجف شناخت دقیق از خراسانی داشت، زمینه تدریس محقق خراسانی را در فلسفه و حکمت در دانشگاه تهران فراهم کرد. خراسانی خاطراتی از دانشگاه داشت از جمله می‌گفت: «کتاب آشنایی با علوم اسلامی شهید مطهری را به عنوان متن درسی گذاشته بودند. روزی در بحث تعریف علم من نقدهای وارد کردم و این مسئله بر دانشجویان خیلی سنگین تمام شد، مخصوصاً آن زمان که فضای انقلاب، شور و هیجان بود، اندیشه و آثار شهید مطهری هم خیلی مطرح، لذا اعتراض و سروصدا کردند. من آن‌ها را به آرامش دعوت کردم و گفتم اینجا بحث علمی است من مبنای خود را دارم و صاحب نظر هستم اگر شما نمی‌شناسید، با دفتر امام و آیت‌الله رضوانی تماس بگیرید».

سرانجام بعد از مدتی ایشان دانشگاه را ترک می‌کند. خود ایشان علت رها کردن تدریس در دانشگاه تهران را این‌گونه می‌گفت: من سال‌ها در حوزه بودم و عشق حوزوی داشتم؛ لذا دوری از فضای حوزه برایم سخت بود. دیگر اینکه در میدان انقلاب تهران یک منزل



مصروفیت در سازمان نصر، هروقت فرصت می‌کردیم منزل ایشان می‌رفتیم و روی موضوعات مختلف گفتگو می‌کردیم. ایشان می‌گفت: «شما که می‌آید خیلی خوب است، در خلال گفتگوها مسائل افغانستان بیشتر برای من روشن می‌شود».

آیت الله خراسانی پس از چند سال همکاری گفت: «من دوست دارم با شیعیان عراق کارکنم؛ اما خیلی باب طبع من نیست». بعد از مدتی نمی‌دانم روی چه مسائلی به همکاری با مجلس اعلا پایان داد. در این مرحله ایشان تدریس را شروع کرد من مدتی در درس‌های ایشان رفتم و بعد به افغانستان رفتم.

### ترجمه: ایشان در حوزه علمیه مشهد چه

درس‌هایی می‌گفتند؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** کفایتین، رسائل، منظومه و در اواخر هم درس خارج فقه و اصول می‌گفت. فلسفتنا و اقتصادنای شهید صدر را هم مدتی در مدرسه «دو درب» تدریس می‌کرد. من در سال ۱۳۵۹ مدتی درس‌های کفایه ایشان می‌رفتم. البته امتیاز عمده خراسانی در کنار جنبه علمی قوی و تسلط بر مبانی، آن درک و آگاهی عمیق وی از مسائل سرنوشت ساز جامعه بود.

### ترجمه: این دوران بازار گروه و حزب سیاسی در میان

**مهاجرین داغ بود، ایشان با کدام جریان همکاری داشت؟**  
**حجت الاسلام اعتمادی:** با گروه خاصی همکاری نمی‌کرد. یکی دو بار در جلسات شورای اتفاق سخنرانی کرد، اما بعداً که بیشتر پرس و جو کرد و در جریان فعالیت‌های شورا در داخل کشور قرار گرفت خود را کنار کشید. از زندانی کردن علما توسط شورا بسیار متعجب و متأسف بود. مخصوصاً بعضی از علمایی را که بر عملکرد شورا اعتراض داشتند یا زندانی بودند ایشان در نجف می‌شناخت.

در همین سال‌ها مجموعه‌ای از دوستان همسویه این فکر افتادیم که برای فعالیت‌های فرهنگی مان باید یک مکان ثابت داشته باشیم. ایده خرید زمین و ساخت کتابخانه رسالت از همین جا شکل گرفت و از

سال ۱۳۶۵ به بعد آیت الله خراسانی را برای ایراد سخنرانی به کتابخانه رسالت دعوت می‌کردیم. در کتابخانه قائم آل محمد که مجموعه‌ای از بچه‌های سازمان نصر شمال تأسیس کرده بودند، نیز سخنرانی می‌کرد؛ اما مرکز اصلی خطابه‌های ایشان کتابخانه رسالت بود. در اینجا، دیگر خراسانی حرف‌های دل خود را می‌زد و می‌گفت: «من اینجا احساس صمیمیت و خودمانی بودن می‌کنم». بارها از شهید بلخی، گاو سوار و... یاد می‌نمود و توصیه‌های به هزاره‌ها می‌کرد.

مباحث اعتقادی مثل توحید، نبوت و امامت را مطرح می‌کرد و در نهایت گریزی می‌زد به ضرورت تشکیلات، رهبری و مرجعیت سیاسی، اذهان را آماده و مردم را تشویق می‌کرد و می‌گفت: «آقایان! شما ملتی هستید که سال‌ها سرفراز زیسته‌اید، در تاریخ، امین و صادق بوده‌اید، زحمتکش هستید و با زور پنجه خود زندگی کرده‌اید و... باید به سمت فتح قله‌های علم و فرهنگ، ترقی و تکامل حرکت کنید».

هر روز مشتاقان و هواخواهان خراسانی زیاد می‌شد و با ظهور حزب وحدت و بعداً مرجعیت، فعالیت‌های ایشان چند برابر شد یک سال در ماه محرم عصر دفتر آیت الله کابلی منبر می‌رفت. بعد به تلگرد دفتر انجمن شهید حق جو مربوط شیعیان هرات سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: این‌ها بخشی از مردم ماست. از آنجا به کتابخانه قائم می‌رفت و آخرین سخنرانی ایشان در کتابخانه رسالت بود. در تمام این جلسات، با عشق و علاقه خاصی حضور پیدا می‌کرد بدون اینکه یک حمایت مالی درست شود هر چند برای ایشان مسائل مادی اصلاً مطرح نبود او بر اساس رسالت و مسئولیتی که احساس می‌کرد حضور می‌یافت و گویی همه توان و انرژی اش را به کار می‌گرفت تا یک عمر تجربه، اندوخته و حرف‌های نگفته‌اش را با مردمش در میان بگذارد. با اینکه کثرت جلسات واقعاً فشار می‌آورد در حدی که یک شب در کتابخانه رسالت ایشان دچار ضعف و بی‌حالی شد. خراسانی این‌گونه حتی از جانش مایه می‌گذاشت تا به قول خودش آن «حرمان تاریخی» و آن همه آه و اشک این مردم مظلوم تبدیل به یک تحول عمیق و اساسی شود.

کتاب خود را دارد، اما نخبگان قوم و مفکرین هزاره باید درک کنند که در این شرایط طوفانی و بحرانی کشتی امت را فقط این ناخدا می‌تواند به ساحل نجات برساند. زمانی که عده‌ای خاصی علیه حزب وحدت و شخص شهید مزاری تبلیغات می‌کردند، خراسانی می‌گفت: «این‌ها وسوسه‌های نفسانی است، القائنات شیطانی است. فریب این حرف‌ها را نخورید. ای کسانی که امروز با سردار رشید ما استاد مزاری مخالفت می‌کنید شما چه غرض و مرضی دارید؟ چه هوس و طمعی دارید؟ مگر شما طالب عزت و سربلندی مردم خود نیستید؟ مگر شما دوست ندارید به یک حق و حقوقی برسید؟ خوب راهش همین است که در اطراف یک محور مطمئن و رهبر وفادار و فداکار جمع شوید».

این سخنان را خراسانی در شرایطی می‌گفت که شهید مزاری به آن شهرتی که بعدها پیدا کرد، نرسیده بود. در چند مناسبت و جلسات بزرگ به صورت خاص روی موضوع رهبری سیاسی و حمایت از شخص شهید مزاری خیلی تأکید کرد از جمله زمانی که تعدادی از نیروهای حزب وحدت در جبهه «خرماکه و پشمکه» ولایت نیمروز شهید شدند. در مشهد مراسم باشکوهی برای تجلیل شهدا برگزار شد و ما آیت‌الله خراسانی را سخنران انتخاب کردیم. ایشان در حمایت از شهید مزاری سنگ تمام گذاشت در آن مراسم گفت: «الیوم استادنا المزاری آئده الباری در رأس این ملت قرار گرفته است؛ وظیفه ملی، دینی و مذهبی یکایک ما و شماست که از این بزرگ مرد حمایت کنیم... فریب خناسیان را نخورید این‌ها یا آلت دست دشمن هستند یا عاجز از درک مصالح و منافع مردم... در جنگ اعراب و اسرائیل، پس از شکست اعراب جمال عبدالناصر استعفا داد. آن روز دنیای عرب یک مرد داشت و آن جمال بود. امروز هم در افغانستان شما مستضعفان و ستم‌دیدگان یک مرد دارید و آن استادنا المزاری آئده الباری است. دشمن به شیوه‌های مختلف می‌کوشد این سرمایه را از شما بگیرد؛ لذا باید ایشان را حمایت کنید. مزاری، با توجه به صداقت، صلابت و شجاعتی که از خود نشان داده و براساس آنچه من دریافته‌ام و از

بنیادین: به دوران تأسیس حزب وحدت اشاره کردید، یکی از آرزوهای خراسانی تحقق یافته بود، با آن هم حزب فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرد و شهید مزاری با مشکلات بزرگی مواجه شد، از فعالیت‌های آیت‌الله خراسانی در این دوره بگویید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: رخداد حزب وحدت برای همه مردم ما مخصوصاً محقق خراسانی خیلی خوشحال‌کننده و امیدبخش بود. ایشان می‌گفت: «من در نجف بارها می‌گفتم: سه چیز برای نجات مردم ما لازم است: ۱. تشکیلات سیاسی قدرتمند، شبیه یک دولت که در تمام حوزه‌های اساسی مثل سیاست، فرهنگ، آموزش و اقتصاد برنامه داشته باشد. ۲. رهبری قاطع و مؤمن، فداکار و امین، ۳. مرجعیت دینی که در عرصه‌های سخت پشتیبان و حامی شما باشد و به جنگ و صلح‌تان مشروعیت بدهد. امروز بحمدالله به این سمت پیش می‌رویم. من سال‌ها خون دل خورده‌ام و سال‌ها از خدا می‌خواستم و آرزویم بود روزی شود که این مردم به یک تحولی روبی‌آورند و برای سرنوشت جمعی‌شان کار کنند». زمانی که دفاتر حزب وحدت فعال شد، به خاطر مصالحی، مسئولیت‌ها میان فعالین گروه‌های سابق تقسیم شده بود؛ لذا در دفتر مشهد بعضاً نیروهای راه پیدا کرده بودند که خیلی با اندیشه و سلیقه مرحوم خراسانی سازگاری نداشتند؛ لذا ما تلاش می‌کردیم که در مناسبت‌ها و برنامه‌ها ایشان را به عنوان سخنران تعیین کنیم؛ اما برخی‌ها کارشکنی می‌کردند، هرچند در اغلب موارد آن‌ها نیز مجبور به تبعیت از جو غالب بودند.

مرحوم خراسانی در رابطه به شهید مزاری می‌گفت: «من زمانی که در نجف بودم بیشتر از هر عالم افغانی دیگر اطلاع و اشراف به اوضاع افغانستان و هزاره‌جات داشتم، چون دغدغه دائمی‌ام بود و همواره از طریق رادیو، مسافر، زائر، علما و طلاب پیگیر بودم. پس از حضور در ایران و مخصوصاً مشهد که آگاهی و شناختم چند برابر شده؛ لذا با توجه به شناخت و برداشت خود از اوضاع، عرض می‌کنم: استادنا المزاری آن رهبر موعود است. درست است که حزب، قوانین و حساب و



فقط از باب تشویق و ترغیب و اعلام حمایت به خاطر مصالح مردم.

**پژوهش:** فاجعه افشار و شهادت استاد مزاری در سال‌های اوج فعالیت و شهرت آیت‌الله خراسانی اتفاق افتاد، از صحبت‌ها و سخنرانی‌های ایشان در پیوند به این حوادث تلخ بگویید.

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** این دو حادثه برای همه مردم ما خیلی دردناک بود. آیت‌الله خراسانی با ظهور حزب وحدت و رهبری شهید مزاری در حد زیادی آرمانش را تحقق یافته می‌دید، تشکیلات سیاسی راه افتاده بود، مردم صاحب آدرس سیاسی و رهبر سیاسی بودند، جبهه و سنگر و سرباز داشتند؛ خیلی خوش بین و امیدوار بود. تا اینکه فاجعه افشار پیش آمد. فاجعه‌ای که برای همه سخت و سنگین بود و برای خراسانی که با حساسیت خاصی قضایا را تعقیب می‌کرد نیز بسیار ناگوار بود. مخصوصاً زمانی که آن فیلم افشار را هم دید.

**پژوهش:** آیت‌الله خراسانی هم فیلم فاجعه افشار را دیده بود؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** بلی. ما فیلم را تهیه کرده و در کتابخانه رسالت نشان دادیم. جمعیت زیادی آمده بود. فیلم، صحنه‌های خیلی دردآور و فجیعی را ثبت کرده بود در حدی که من تا آخر نتوانستم ببینم. ما این جریان را خدمت آیت‌الله گزارش دادیم و ایشان گفت: «می‌خواهم فیلم را ببینم». وقتی بردیم فقط یک قسمت کمی از فیلم را دید، خیلی حالش دگرگون شد و گفت: «نوار را خاموش کنید».

بعد از این تاریخ همواره در سخنرانی‌هایش از افشار یاد می‌کرد و می‌گفت: «عاملان این فاجعه نه انسان هستند نه مسلمان نه افغان. چون کار این‌ها خلاف عاطفه و وجدان بشری، اصول انسانی و احکام اسلامی است و این‌ها افغان هم نیستند؛ غیرت و ننگ افغانی بودن و هم وطن بودن کی اجازه این همه جنایت و قساوت را در حق مردم بی‌نوا و بی‌دفاع می‌دهد؟ کسانی که با عاملان این فاجعه

همکاری کرده‌اند مرتکب خیانت ملی، مذهبی و ناموسی شده‌اند و قابل بخشش نیستند».

آن زمان شایع شده بود که یک جوان هزاره بعد از مشاهده فیلم فاجعه افشار خود را در میدان هوایی ژاپن آتش زده است. نمی‌دانم واقعیت داشت یا نه ولی سر زبان‌ها بود. آیت‌الله خراسانی در یکی از سخنرانی‌هایش به همین موضوع اشاره کرد و گفت: «آن فرزند شما در آن سردنیا وقتی این فاجعه را شنید، تحمل نتوانست و از شدت عصبانیت و فشار غم و غصه خود را آتش زد؛ اما آیت‌الله‌ها و مراجع قم در همسایگی ما اصلاً خبر نشدند، حتی یک اعلامیه چهارسطری صادر نکردند. پس راه این است که به خود آید و با خود باشید. امروز ریشه ما، سنگر ما و اصل ما در افغانستان و خراسان بزرگ - ایشان روی خراسان بزرگ تأکید خاصی داشت - است».

خراسانی دقیقاً همان چیزی را می‌گفت که شهید مزاری معتقد بود: «اگر ما در داخل کشور قدرت و عزت نداشته باشیم کسی به مردم ما در بیرون اعتنا نمی‌کند». پس از افشار، مسئله خیانت و عوامل نفوذی دشمن را همیشه یادآوری می‌کرد. وقتی جریان بیست و سه سنبله پیش آمد و بخشی از نیروها از بدنه حزب وحدت جدا شدند، مرحوم خراسانی می‌گفت: «این آدم‌های که نه منطق سرشان می‌شد نه منافع و مصالح مردم. عاقبت به همین راه می‌رفتند. امیدوارم که با یکدست شدن حزب، شرایط بهتر شود. تلاش کنید عناصر صالح و صادق در جمع شما باشد در غیر آن دشمن از طریق افراد خائن و خودباخته فاجعه می‌آفریند».

**پژوهش:** در ایام پراضطراب اسارت و شهادت شهید مزاری نیز شما در کنار آیت‌الله خراسانی بودید. از گفتگوها و سخنرانی‌های ایشان بگویید.

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** وقتی شهید مزاری اسیر شد، ما شب جمع شدیم در مسجد امام زمان گلشهر، جلسه دعا و توسل گرفتیم. آقای سرور جوادی هم از قم آمده بود و در آن جلسه سخنرانی کرد. با آیت‌الله خراسانی تماس گرفتیم و جریان را گفتیم. وی خیلی متأثر شد و

گفت: دعا کنید. سپس با لحن خاصی گفت: «این مردم خیلی مردم مظلومی است، شرایطی پیش آمد و یک روزنه امیدی ایجاد شد؛ ولی الآن وضعیت این طوری شد. خوب، ابتلائات و امتحانات الهی است. مثلی که باید این مراحل را هم پشت سر بگذاریم... تلک الايام نداولها بين الناس وليعلم الله الذين آمنوا ويتخذ منكم شهداء» این آیه را خواند که درباره شکست مسلمین در جنگ احد است و می گوید شکست ها امتحان الهی است.

روزگار سختی بود. من و مرحوم مهدوی و آقای یوسف فاضلی منزل آقای واثق رفتیم که یکی از افراد شاخص تر حزب در مشهد بود. ایشان را دم درب ملاقات کردیم. علی اکبر مهدوی گفت: شرایط سختی پیش آمده، معلوم نیست که استاد مزاری شهید شده یا زنده است. سرنوشت مردم و حزب چه می شود ما چه کاری می توانیم انجام بدهیم؟ آقای واثق گفت: «آقا! تمام شد. همه چیز تمام شد». متأسفانه تعداد زیادی به همین وضعیت درماندگی گرفتار شده بودند.

شهادت شهید مزاری تکان عجیبی ایجاد کرد. مردم داغدار، تجمعات و جلسات راه انداختند. نمی دانم براساس چه مسائل و مصالحی بود که آن زمان برخی نهادهای امنیتی کشور میزبان هم متأسفانه بسیار سخت گیری می کردند. تجمع مردم در کتابخانه رسالت زیاد شد، نیروهای امنیتی آمدند و گفتند مجوز ندارید، ما هم مجبور شدیم درب کتابخانه را بستیم. البته مشاهده آن همه اشک و اندوه و غوغا حتی سربازان را نیز متأثر کرده بود. برنامه ریزی ها در کتابخانه رسالت انجام شد و یکی از مراسم های بزرگ را با محوریت و سخنرانی آیت الله خراسانی در مسجد موسی بن جعفر کوی صاحب الزمان برگزار کردیم؛ چون کسی دیگر نه آن توان و تحلیل را داشت نه آن جایگاه اجتماعی و اعتماد عمومی را. خراسانی سخنرانی بسیار مهم و تأثیرگذاری کرد. سپس وی به مردم امید داد و گفت: «روزگار چنین است، روزی ضربه ای به دشمن وارد می کنید و روز دیگر ضربه می خورید؛ اما مهم این است که از رحمت الهی ناامید نباشید و با اتکا به خداوند راه این مرد بزرگ و

فداکار را ادامه دهید. این راه که راه عزت و سربلندی ماست تا اینجا پیموده شده و بعد از این نیز من و شما، خبرگان و نخبگان قوم باید این مسیر را ادامه دهیم».

در چگونگی اسارت و شهادت شهید مزاری یکی از روایت ها این بود که ایشان و شهید ابوذر در داخل هلیکوپتر دستشان را باز می کنند و با گرفتن اسلحه دشمن، از خلبان می خواهند به سمت هزاره جات بروند که بعد منجر به درگیری می شود. آیت الله خراسانی این قضیه را با بیان و لحن عجیبی تحلیل می کرد و می گفت: «آری! یک رهبر قهرمان این گونه شجاعت نشان می دهد، از عبدالعلی چنین حرکت علی گونه انتظار می رفت. مزاری بزرگ! بنازم غیرت را بنازم صلابت را، درود بر روح تو».

آیت الله خراسانی با اینکه از استاد خلیلی خیلی شناخت نداشت و فقط یک سری معلومات کلی در مورد ایشان شنیده بود؛ اما چون از طریق رادیوها به عنوان سرپرست موقت حزب اعلام شده بود، در همین سخنرانی اش گفت: «امروز که استاد خلیلی به عنوان رئیس حزب انتخاب شده، وظیفه همگان است که به خاطر تداوم راه رهبر شهید از این مرد حمایت کنیم».

در این لحظه از بالای منبر دست ها را بالا کرده و فریاد برآورد: «ما همه سرباز تویم خلیلی! گوش به فرمان تویم خلیلی». یک مجتهد مسلم و شخصیت بزرگ فقط به خاطر مصالح مردم، آقای خلیلی را استاد خطاب می کرد و این گونه در حمایت از او شعار می داد و از جمعیت هم می خواست که شعار بدهد می گفت: «بگوید! با صدای بلند بگوید! ما همه سرباز تویم». مردم هم وقتی می دیدند آیت الله خراسانی این گونه شعار می دهد تکرار می کردند.

**روزنامه:** در دفتر آیت الله کابلی هم ایشان سخنران بوده که ظاهراً مجلس به هم می خورد درست است؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** بلی یک روز عصر از طرف دفتر آیت الله کابلی مراسم فاتحه برای شهید مزاری اعلام شد. جمعیت زیادی آمده بود. آیت الله خراسانی داشت سخنرانی می کرد که نیروهای انتظامی سر رسیدند و به



می‌شد، چنان‌که حتی کسانی جرئت یافتند به خاطر شهادت شهید مزاری شیرینی پخش کردند. برخی هم با حضور در میان مردم داغدار غرب کابل شعار «آیوم یوم المرخمه» سردادند و روز تاراج و کشتار آن‌ها را روز رحمت نامیدند. شنیدن این خبرها یک حالت سردرگمی و درماندگی در میان مهاجرین به وجود آورده بود. سخت‌گیری‌های نیروهای انتظامی در جریان مراسم سوگواری شهید مزاری نیز فضای یأس و ترس حاکم کرده بود؛ ترس از ابطال کارت مهاجرت، رد مرز و رفتن به اردوگاه، علما و طلاب به خاطر ترس از قطع شهریه و... حسینیه هزاره‌ها در واقع تلاشی برای به هم زدن این فضا بود و می‌خواست اخگر امید در دل این مردم زنده بماند و راه و آرمان شهید مزاری ادامه یابد.

در اولین محرم بعد از شهادت شهید مزاری من، مرحوم علی اکبر مهدوی و چند تن از دوستان، حسینیه هزاره‌ها را تأسیس کردیم. بعداً موضوع را با آیت‌الله خراسانی در میان گذاشتم، گفتم اینجا مسائل سیاسی،

خاطر نداشتن مجوز، جلسه را تعطیل کردند. بدتر اینکه اتوبوس‌ها را هم آورده بودند که شرکت‌کنندگان را به اردوگاه ببرند. من داخل اتوبوس بودم که دیدم آیت‌الله خراسانی عصابه دست داخل ماشین آمد. یک کسی گفت: «حاج آقا! شما لازم نیست سوار شوید. این اتوبوس‌ها مخصوص افغانی‌هاست». خراسانی گفت: «من هم با این مردم هستم سرنوشتم با این‌هاست»؛ اما سرانجام ایشان را نگذاشتند اردوگاه برود.

**عزائم:** یکی از مراکز سخنرانی آیت‌الله خراسانی، حسینیه هزاره‌ها بود، با اینکه آن زمان علیه حسینیه تبلیغات زیاد بود. حجت‌الاسلام اعتمادی: البته موضوع حسینیه هزاره‌ها بحث مستقلی می‌طلبید؛ اجمالاً عرض کنم: بعد از شهادت استاد مزاری، وضعیت حزب در داخل کشور با حضور بزرگان تا حدی سر و سامان گرفت و رهروان بابه پرچم او را برافراشتند؛ اما فضای سیاسی در خارج به روش‌های گوناگون بر ضد خط رهبر شهید جهت داده

اجتماعی را می‌توانیم آزادتر مطرح کنیم. خدا رحمت کند خیلی خوشحال شد و گفت: کار خوبی است. زمانی که برنامه‌ها روبه‌راه شد از آیت‌الله خراسانی دعوت کردیم. ایشان سخنرانی‌ها و برنامه‌های زیادی در حسینیه داشت و حضور ایشان باعث شد که علمای دیگر نیز بیایند در برنامه‌ها سخنرانی کنند، مانند آیت‌الله فاضل و رسی، آیت‌الله ناصری، سید حاج علی اصغر حسینی، استاد یزدانی، استاد خلیل سگدیز، دکتر علی‌احمد راسخ، آقای گوهری و... یکی از توصیه‌های خراسانی راجع به حسینیه این بود که «از بزرگان و تاریخ‌سازان تان تجلیل کنید. اینکه امروز شما دعوی حق‌خواهی و حضور در قدرت دارید محصول سال‌ها رنج و مبارزه پدران تان است». در رابطه با نام حسینیه هم برخلاف برخی که حساسیت نشان می‌دادند فرمود: «نام یک ملت است، بسیار نام خوب و بجایی است. در نجف مسجد ترک‌ها و... وجود داشت، هیچ‌کسی حساس نمی‌شد، چرا در مقابل هزاره حساسیت نشان می‌دهند؟»

**سید محمد تقی مدنی:** در حسینیه هزاره‌ها جشنواره‌های برگزار می‌شد که گاهی همراه با دمبوره بود و همین باعث شد عده‌ای علیه شما تبلیغات راه بیندازد. آیت‌الله خراسانی درباره موسیقی چه نظری داشتند؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** ایشان در رابطه با موسیقی قائل به حرمت محتوایی بود. وی ضمن آنکه می‌گفت در گذشته موسیقی همراه با شراب و رقص و فحشا بود و حساسیت بیشتر فقها نیز بیشتر به خاطر همین لوازم و پیامدهای مجلس موسیقی بوده، چنانکه ملا محسن فیض کاشانی همین نظر را دارد؛ اما اینکه کسی اشعاری با مضامین سازنده و آگاهی‌بخش را با موسیقی بخواند اشکال ندارد. در گذشته برخی دانشمندان برجسته مسلمان مثل فارابی و... با موسیقی آشنا بودند.

در این قسمت خاطره‌ای به ذهنم آمد که بد نیست عرض کنم: روزی در محضر ایشان بودم و به مناسبتی، آن شعری را خواندم که سرور سرخوش در پاکستان با دمبوره اجرا کرده بود:

ای هزاره تو کی از بندگی آزاد شوی / صاحب و زندگی خانه‌آباد شوی  
 سال‌ها محروم از زندگی انسان بودی / یا جوالی یا که سقا یا به زندان بودی

خراسانی گفت: «این شعر مال کیه؟» من گفتم: «سرور سرخوش». بعد کمی درباره اش توضیح دادم. گفت: «این شعر خیلی آموزنده است. بلی، سه مرحله: جوالی، سقا، زندان. یا نوکر باش، بعد یک مرحله بالاتر و اگر خواستی سرنوشتت را تغییر بدهی و تحرک از خود نشان بدهی تو را به زندان هم می‌کشند».

گفت: «شعر کاملش کجاست؟» من اتفاقاً نوار نزدم بود و گفتم: «در این نوار هست، ولی با دوتار خوانده» گفت: «اشکال ندارد»، پسرش را صدا زد: «جعفر! مسجّل (ضبط صوت) را بیاور!» اشعار را کامل گوش داد و خیلی هم تحسین کرد گفت: «بین وقتی هنر در خدمت آرمان‌ها باشد این می‌شود».

**سید محمد تقی مدنی:** داوود سرخوش هم با آیت‌الله خراسانی دیداری داشت؟ در این زمینه هم حرف و حدیث‌های وجود داشت.

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** داوود سرخوش در سفر دومی که به مشهد آمده بود، ما مجموعه‌ای از دوستان ایشان را دعوت کردیم. آیت‌الله خراسانی هم در آن مجلس حضور داشت و طبعاً یک سری صحبت‌های هم شد و کسانی چند تا عکس هم گرفتند. بعداً یک عده مغرض و سوءاستفاده‌گران تصاویر را دستکاری کرده عکس سرخوش را کنار عکس آیت‌الله گذاشته بودند و دمبوره را هم در وسط؛ در حالی که واقعاً این‌گونه و به این کیفیت نبود. آن‌ها همان عکس را این طرف و آن طرف پخش کردند که فلانی‌ها آبروی اسلام و روحانیت را برده‌اند. به منزل ایشان هم رفتند. من یک روزی به سمت منزل آیت‌الله خراسانی می‌رفتم در نزدیک خانه ایشان یک عده از روحانیون همشهری را دیدم، تعجب کردم. گفتم این‌ها که تا حالا هیچ ارتباطی نداشتند امروز چطور دسته‌جمعی نزد ایشان رفته‌اند؟ خدمت آقای خراسانی رسیدم، دیدم آیت‌الله خیلی ناراحت است. ایشان گفت: «آقایان نمی‌دانم

عرصه ورود کنید، من از هردو بیتان تبلیغ می‌کنم و از یکی‌تان تقلید. خیلی‌ها می‌گفتند شما که خودتان مجتهد هستید چطور تقلید می‌کنید؟ من می‌گفتم: تقلید در برخی مسائل اشکال ندارد. کل این حرف‌ها به خاطر این بود که آقایان باورمند شوند و روحیه بگیرند؛ اما حضرات به خاطر عدم خودباوری نمی‌پذیرفتند. در آن زمان خیلی‌های که دعوی مرجعیت داشتند از موضع‌گیری و حرف من حساب می‌بردند. بنده به آقایان افغانستانی عرض می‌کردم از دیگران یاد بگیرید؛ همان زمان با اینکه آیت‌الله خوئی زنده بود، من می‌گفتم آیت‌الله سیستانی تصمیم دارد مرجع شود».

مطلب دیگری که در رابطه به سابقه طرح ایده مرجعیت در جامعه هزاره باید عرض کنم این است: گمان می‌کنم حدود سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۶۵ بود که آیت‌الله فیاض یک سفری به پاکستان داشت و از آنجا به مشهد آمد. در اینجا ما عده‌ای از طلاب جوان در مدرسه آیت‌الله خوئی خدمت ایشان رفتیم و از ایشان درخواست کردیم که مسئولیت مرجعیت را بپذیرد؛ اما ایشان پس از یکسری صحبت‌های که داشت، قبول نکرد. شاید هم با توجه به آن برهه زمانی ایشان حق داشته، مخصوصاً که خاطره بدی هم وجود داشت. پیش از ایشان مرحوم آیت‌الله محمدعلی مدرس مالستانی رساله چاپ کرده بود؛ اما بر اثر توطئه‌ها و حسادت‌ها مجبور به خانه‌نشینی شد.

### بنیادپیتا: این مجموعه چه کسانی بودند؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** استاد حاج کاظم یزدانی، دکتر علی‌احمد راسخ، آقای گوهری از علمای جاغوری، بنده و یک تعداد دیگر که اسم‌شان از یادم رفته، در مجموع حدود بیست نفر از علما و طلاب جوان بودند. ما این جریان را خدمت آیت‌الله خراسانی گزارش کردیم و ایشان گفت: «بلی ایشان قبول نمی‌کند. من آن سال‌هایی که در نجف بودم بسیار گفتم، اما نپذیرفت». حرف و طرح دیگر خراسانی این بود که علما و طلاب مستعد و باانگیزه شناسایی شود و به صورت خاص در زمینه مرجعیت روی آن‌ها کار شود. یکی از

چه دغدغه‌های دارند و درباره من چه فکری‌کنند. من عمری را در حوزه بوده‌ام، فعالیت‌های اجتماعی داشته‌ام و روزانه افراد زیادی با من ملاقات می‌کنند پرسش‌هایشان را مطرح می‌کنند؛ اما واقعاً راه انداختن این همه جنجال‌ها و بلواهای بی‌جا چه معنی دارد».

### بنیادپیتا: ایده مرجعیت دینی در جامعه هزاره اولین بار توسط چه کسانی مطرح شد؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** بعد از مرحوم آخوند خراسانی در جامعه هزاره مرجعیت خیلی مطرح نبوده آن‌هم به دلایل همان ستم‌ها و فشارهای روحی‌ای که وجود داشت، درحالی‌که مرجعیت در جامعه مذهبی یک نیاز جدی است. مشکلات و فشارها تا آن حد بود که حتی اتباع یک کشور از داشتن اسناد تابعیت و پاسپورت محروم بودند، یک تعداد قابل توجهی از علمای قدیم ما امروز تابعیت پاکستانی دارند، چون افغانستان به این‌ها پاسپورت نمی‌دادند و ناگزیر با پاسپورت پاکستانی عازم نجف می‌شدند. کشور خودشان که نسل‌ها در آن زیسته، خون داده و مالیات داده بودند یک پاسپورت را دریغ می‌کردند. با تمام این مشکلات یک نسل از علمای افغانستانی که طی یک سده اخیر در نجف مقیم شدند دستاوردهای خوبی داشتند و با تولید آثار علمی فاخر در میان نخبگان حوزوی جایگاه خاصی کسب کردند، مثل آیت‌الله فیاض، واعظ، کابلی، مدرس افغانی، محمدی بامیانی، خراسانی و... خراسانی این امتیاز را داشت که در کنار فقه و اصول، تفسیر و حدیث در فلسفه و منطق نیز صاحب اثر و نظر بود.

اما این‌که اولین بار این ایده را چه کسی یا کسانی مطرح کرد تا جایی که بنده اطلاع دارم در حوزه علمی نجف در قرن اخیر، این افتخار مال محقق خراسانی است. چنان‌که خودش می‌گفت: «من بارها در جلسات خصوصی و عمومی برخی از علمای افغانستان را به قدم گذاشتن در مسیر مرجعیت دعوت می‌کردم، اما این بزرگواران به‌رغم توانمندی و صلاحیت علمی، نمی‌پذیرفتند. به صورت مشخص آیت‌الله سید سرور واعظ و آیت‌الله فیاض را می‌گفتم که شما هر دو در این





آیت الله فیاض در سال های قبل از اعلام مرجعیت آیت الله کابلی، سفر دیگری به ایران داشت. این سفر با اولین سالگرد علامه مدرس افغانی هم زمان بود. آیت الله خراسانی با هزینه خودش برای مدرس سالگرد برگزار کرد. ایشان از آیت الله فیاض هم دعوت کرده بود که نمی دانم به چه دلیلی حضور نیافت. چند روز بعد از مراسم، آیت الله خراسانی آیت الله فیاض را در منزل خود دعوت کرد که بنده هم حضور داشتم. محقق خراسانی بار دیگر مسئله مرجعیت را به تفصیل مطرح کرد و گفت: «حضرت آقا! اقدام کنید. قبلاً می گفتید با وجود سیدنا الاستاد (آیت الله خویی) لزومی ندارد. حالا که ایشان هم در قید حیات نیست، شرایط از هر لحاظ مساعد است و مردم ما امروز نیازش دارند. فردا اگر جنگ و نزاعی در بگیرد و مشکلاتی به وجود بیاید اگر مفتی و مرجع از خود این مردم باشد خیلی بهتر است تا مراجع بیرونی. در گذشته هم شخصیت های بزرگ علمی از افغانستان و خطه خراسان برخاسته اند، مثل ابن سینای بلخی، ابوریحان بیرونی، مولانا، آخوند خراسانی و... امروز جنابعالی هم بحمد الله از هر جهت شایستگی دارید».

آیت الله فیاض یک مقدار صحبت کرد و سرانجام

افرادی که کاندیدای مرجعیت بود و آقای علی اکبر مهدوی نیز با توجه به شناختی که داشت خیلی روی ایشان تأکید می کرد، استاد سرور دانش معاون فعلی رئیس جمهور بود. وقتی با آیت الله خراسانی در میان گذاشتیم، ایشان شناخت کامل داشت، ما هم از اوصاف و توانمندی های ایشان گفتیم. مرحوم خراسانی تأیید کرد و گفت خیلی خوب است. برای همین بود که من نامه ای به استاد دانش با عنوان «آیت الله» نوشتم و از اهمیت مرجعیت و ضرورت برنامه ریزی در این زمینه گفته بودم. نامه را توسط حاج مهدوی فرستادم. بعداً که آقای دانش را در قم دیدم گفت: «نامه شما را دریافت کردم».

در کتاب زندگینامه شهید مزاری که به وسیله حاج مصطفی تنظیم شده هم آمده که ایشان این موضوع را از قدیم در نظر داشته است. شهید مزاری می گوید: «در سال ۱۳۵۸ ما در کویت بودیم. آنجا خدمت آیت الله محقق ترکمنی رفتیم و به ایشان گفتیم ما خبرنگاران را هماهنگ می کنیم شما اعلام مرجعیت کنید». این نشان می دهد که شهید مزاری هم از سال ها پیش این ضرورت را احساس می کرده و این دغدغه را داشته است.

عالی نظارت حزب وحدت به ایران آمد و هدف از سفر نیز ابلاغ پیام حزب به مهاجرین و جمع آوری کمک برای ساخت مجتمع فرهنگی خاتم الانبیا که الآن به نام مصلاهی شهید مزاری یاد می شود اعلام شده بود. هیئت به تهران آمد، بعد قم رفت و سرانجام قرار شد به مشهد بیایند. من و جمعی از رفقا که سال ها مسئله مرجعیت را پیگیر بودیم اینجا یک جرقه ای به ذهنمان زد و گفتیم بیاییم این مسئله را با محوریت آیت الله کابلی مطرح کنیم. مخصوصاً که ایشان علاوه بر تقوا و توانایی علمی از نظر سیاسی نیز با استاد مزاری هماهنگ بود و این در حمایت ما از ایشان مؤثر بود، چون ما به دنبال مرجعی بودیم که ضمن تسلط بر مسائل علمی و دینی نسبت به امور سیاسی، اجتماعی و سرنوشت مردم نیز حساسیت لازم را داشته باشد.

در این مقطع کسانی که اولین بار این مسئله را مطرح کردند، افراد ذیل بودند: ۱. عید محمد عارفی دره صوفی از ولایت سمنگان، ۲. محمدنبی قانع زاده از بهسود ولایت میدان، ۳. ناصر شریفی از یکه و لنگ ولایت بامیان، ۴. اسدالله حیدری از پروان، ۵. این جانب علی اعتمادی از لعل ولایت غور. ما خدمت آیت الله

حاضر نشد و گفت: «من به الکفایه هستم و لزومی ندارد ما هم اعلام کنیم». آیت الله خراسانی گفت: «شیخنا! من زنده باشم یا نباشم، ولی پیش بینی می کنم که زمان تو را هم وادار به نوشتن رساله خواهد کرد، اما بی موقع، اکنون وقتش هست. چرا بی موقع می گویم؟ چون فرصت از دست می رود و تا آن زمان تحولاتی رخ می دهد و نیروها جابجا می شود».

تأکید آیت الله خراسانی روی آیت الله فیاض به خاطر این بود که می گفت: «با توجه به آثار و معجزات ایشان در عرصه های علمی، اگر یک مقدار نیروها ساماندهی و هماهنگ شوند، این امکان وجود دارد که آیت الله فیاض در جهان تشیع به عنوان مرجع عامه تثبیت شود».

**عزیزالمیثد:** آیت الله خراسانی در مرجعیت آیت الله کابلی نقش بی بدیلی ایفا کرد. شما نیز همکار و مشاور ایشان بودید، در این باره بفرمایید که چه زمانی، از کجا آغاز شد و چه مسیری را پیمودید؟

حجت الاسلام اعتمادی: سال ۱۳۷۲ بعد از فاجعه افشار هیئتی به ریاست آیت الله کابلی رئیس شورای



خراسانی رفتیم و موضوع را به ایشان گفتیم، چون می دانستیم که یکی از دغدغه های مهم خراسانی مسئله مرجعیت است. ایشان کمی تأمل کرد، بعد گفت: «خوب است، خیلی خوب است؛ ان شاء الله ایشان هم قبول می کنند». در اینجا مسئله افشار و تحولات حزب وحدت هم برای ما خیلی مهم بود و ما گفتیم در این فرصت این مسائل هم پررنگ مطرح شود.

آیت الله خراسانی گفت: حالا که این تصمیم را گرفته اید، چند کار را باید دنبال کنید: ۱. یک هسته مدیریتی تشکیل بدهید. ۲. افرادی را پیدا کنید که در قسمت هزینه های تبلیغات، پذیرایی میهمان ها و... با شما همکاری کنند. حداقل برای یک هفته آمادگی تهیه غذا برای میهمان ها و مراجعین را داشته باشید. ۳. علما، دانشجویان و فرهنگیان، تاجران و بازاریان، ورزشکاران و... را دعوت کنید. طوری برنامه ریزی شود که این ها روزانه دسته جمعی بیانند مسئله مرجعیت را مطرح و از آیت الله کابلی اعلام حمایت کنند.

تقسیم کار شد. هرکسی برای خود پرسنل و نیرو جمع و جور کرد. ارتباطات را شروع کردیم، از جمله حاجی های ترکمن را دیدیم، حاج برات، حاج جلال، حاج خرد، حاج تقی، حاج جعفر و حاج رجب ترکمنی از بچه های سازمان نصر؛ این ها نیروهای بودند که واقعاً در آن شرایط حساس فداکاری کردند. وقتی با این ها صحبت کردیم، از مسائل شیعه و هزاره، محرومیت های تاریخی، ضرورت و اهمیت مرجعیت و... آنان خیلی ذوق زده و خوشحال شدند و گفتند: «بچه ها! عجب حرف های خوب می زنید». ما گفتیم: «آیت الله خراسانی نیز با ما هست و حمایت می کند». آن وقت خیلی امیدوار شدند. از حاجی ها پرسیده شد که «شما در روز چند نفر را می توانید غذا بدهید؟» جواب این بود: «تا ۳۰۰ - ۴۰۰ نفر مشکلی نیست». منزل حاج برات در آخرسی متری طلاب را برای جلسات دید و بازدید پیشنهاد کردند و گفتند: «صبح تا شب طبقات بالا و پایین در اختیار شماست».

مجری گری، سخنگویی و شعاردهی در برنامه ها به عهده من بود. حسابی سرمان شلوغ و حجم کار

بسیار زیاد شد در حدی که زندگی شخصی و خانواده را فراموش کرده بودیم. همه برای یک هدف والا و مقدس سرازیر می شدیم. با جدیت و صداقت مسئولیت می گرفتیم و دنبال می کردیم. بعد از اینکه یک مقدار کارها روبه راه شد، مرحوم فصیحی یکه ولنگی را هم در جریان گذاشتیم، ایشان با خراسانی رابطه خیلی خوبی داشت.

روزی که قرار بود آیت الله کابلی مشهد بیاید، ما اعلام کردیم که فلان ساعت برای استقبال از آیت الله محقق به فرودگاه می رویم. در حالی که آیت الله از قم با اتوبوس آمده بود، این را حتی دفتر حزب وحدت خبر نداشتند. برنامه این شد که ما با یک موتور در ایستگاه باغچه (نزدیک شهر مشهد) سر راه اتوبوس برویم و از آنجا آیت الله را ببریم به فرودگاه، وانمود کنیم که آیت الله با هواپیما تشریف آورده. استقبال باید از فرودگاه انجام شود.

حاج تقی موتورلوکسی داشت و طبق همین برنامه، به ایستگاه باغچه رفت و آیت الله را به فرودگاه آورد. ما هم چند ماشین نفر با بوق و بلندگو و پلاکارد رفته بودیم و آیت الله را با شور و هیجان و سردادن شعار به کتابخانه قائم گلشهر آوردیم.

بنیاد اندیشه  
 تاسیس ۱۳۹۴

**نورالمنیر:** شعارهای آن روزها اگر یادتان مانده بگویید.

**حجت الاسلام اعتمادی:** شعارها بیشتر حول رهبری استاد مزاری و نیز مسئله مرجعیت بود. من خودم چنان که گفتم در تنظیم شعارها و تبلیغات مسئولیت داشتم. بخشی از شعارها در روزهای استقبال، دید و بازدید و اجتماعات بعدی که به ذهنم مانده این ها بود: «صل علی محمد - یار مزاری آمد / مرجع ما خوش آمد. محقق و مزاری - دو قهرمان ملی. مرجع ما محقق - رهبر ما مزاری. محقق فتوا می دهد - مزاری اجرا می کند. مزاری و محقق - دو قهرمان توحید».

**نورالمنیر:** تا این مرحله، خود آیت الله کابلی از طرح شما و

ماجرای مرجعیت اصلاً خبر نداشت؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** نه ایشان خبر نداشت. در

ایشان بردیم؛ مانند آیت الله خسروی، آیت الله ناصری، آیت الله فاضل ورسی، نهضت، شاه علی اصغر حسینی و... همچنین دانشجویان، گروه‌های فرهنگی، ورزشی، کسبه و کارگران، این‌ها هر کدام تحت عنوان متقاضیان مرجعیت، صحبت می‌کردند. البته از قبل توجیه می‌شدند که چه مسائلی را مطرح کنند. یادم هست در یکی از همین جلسات دکتر علی احمد راسخ مقاله مفصلی درباره مرجعیت خواند و حضار بسیار تحسین کردند. خلاصه به همه فرصت داده می‌شد تا هرکسی به سهم خود بیاید ابراز احساسات کند و هدف این بود که موجی ایجاد شود و عموم مردم، علما و فرهنگیان احساس مشارکت کنند.

این مسئله برای کسانی که راضی نبودند و در جمع مخالفین مرجعیت قرار داشتند، خیلی سنگین بود. یک روز در مسجد جامع رضوی از طرف دفتر حزب، تحت عنوان دیدار با هیئت و رئیس شورای عالی نظارت، جلسه‌ای باشکوهی گرفته شد. آنجا چون بیشتر طرفداران آقای اکبری مسلط بودند؛ از طرفی افشار هم موضوع داغ بود، من را به عنوان مجری پذیرفتند. آیت الله کابلی آن روز صحبت خوبی کرد. در پایان جلسه من میکرافون را گرفتم همان شعارهای روزهای قبل را در حمایت از آیت الله کابلی و استاد مزاری سر دادم و مردم را گفتم شعار بدهید.

سرانجام بعد از جلسات و مباحثات، آیت الله کابلی مرجعیت را قبول کرد. دوسه روز دیگر هم جلسه پرسش و پاسخ برگزار کردیم و با عنوان «دیدار با مرجع» فراخوان می‌دادیم.

در قم تا این زمان خبری از مرجعیت نبود، آیت الله کابلی قبل از آمدن به مشهد چند روزی در قم بود و کار خاصی نشده بود، فقط چند تن از آیت الله‌ها مثل مکارم شیرازی، سبحانی و... به دیدار ایشان آمده بود، آن‌هم با این انگیزه که می‌خواستند ایشان را نماینده خود بگیرند. چون آیت الله کابلی از شاگردان برجسته آیت الله خویی بود و از طرفی در افغانستان هم جایگاه و پایگاه داشت.

کتابخانه قائم من خیرمقدم گفتم و بعد اعلام کردم که آیت الله خراسانی استاد حوزه و دانشگاه سخنرانی می‌کند. آیت الله خراسانی نیز صحبت کوتاهی کرد و بعد رفتیم به مرکزی که درسی متری متری طلاب آماده کرده بودیم. آنجا هم استقبال گرمی شد. روز اول صحبت خاصی درباره مرجعیت نشد؛ اما در روزهای بعد، آیت الله خراسانی موضوع را مطرح کرد و گفت: «علما و مردم تصمیم گرفته‌اند که ان شاء الله شما مسئولیت مرجعیت را بپذیرید. امروز مردم ما نیاز دارد، ما یک اقلیت درگیر جنگ هستیم. فردا ممکن است دشمنان بر ما اشکال بگیرند که از نظر شرعی مجوزی ندارید. اگر ما مراجع بیرونی را مطرح کنیم، اتهام وابستگی به بیگانه‌ها را می‌زنند. مرجع بیرونی نه از نظر ملی به صلاح ماست نه از نظر بین‌المللی؛ بنابراین وجود یک مجتهد از درون جامعه خود ما به شدت نیاز است و حضرت عالی واجد شرایط هستید، چه بهتر که به خواسته‌های مردم و علما لبیک بگویید».

آیت الله کابلی پذیرفت. گفت: «بهتر است که خود شما مرجع شوید. در نجف هم شما اعلم بودید و حالا هم که من سال‌ها در جبهه و جهاد بوده‌ام و شما در حوزه». آیت الله خراسانی گفت: اعلمیت چیزی است، پذیرش جامعه چیز دیگر. من که مرجعیت را قبول نمی‌کنم و روی شما اصرار دارم دلایلی دارم:

۱. من تبعه ایران هستم. ما در پی مرجعی از درون این مردم محروم هستیم.
۲. لحن و لهجه‌ام ایرانی است.
۳. مرجع یک قوم باید متکی به خود باشد نه شهریه‌خور، شما برخلاف من، قوم خوب و سرمایه‌دار دارید.
۴. جنابعالی، سیما و هیكل خوبی دارید «بسطه فی العلم والجسم».

طی یکی دو روز اول بحث زیاد شد؛ اما آیت الله کابلی پذیرفت. یکی از شب‌ها که چند نفر آیت الله خراسانی را به منزلش می‌رساندیم، ما از مقاومت آیت الله کابلی ابراز نگرانی کردیم؛ اما ایشان خوش بین بود و می‌گفت: «نه ان شاء الله ایشان قبول می‌کند».

طبق برنامه، در روزهای بعد علما و آیات را خدمت



### عزائم: در رابطه با افزودن عنوان «کابلی» هم ظاهراً

بحث‌های وجود داشته درست است؟

حجت الاسلام اعتمادی: بلی، آیت‌الله کابلی تا پیش از مرجعیت، به نام محقق ترکمنی بود. یکی از خاطراتی که در این زمینه به ذهنم مانده این است که در همان اوایل بحث مرجعیت، قرار شد عکس‌های آیت‌الله کابلی را چاپ و تکثیر کنیم. من زیر عکسی که قرار بود چاپ شود، نوشته بودم: «حضرت آیت‌الله العظمی محقق نائب امام زمان». یکی از حاجی‌ها آمد و روی «ترکمنی» خیلی پافشاری کرد که ترکمنی باید باشد. من گفتم: «حاجی! من نابلد نیستم، ما در ترکمن جبهه داشتیم و از نزدیک دیده‌ام، یک منطقه محدود است؛ اما عنوانی که من نوشته‌ام بار معنوی و مذهبی کلانی دارد». ایشان قبول نداشت و من هم با نظر ایشان مخالف بودم. سرانجام توافق کردیم که ایشان از ترکمنی بگذرد و من از نوشتن نیابت امام زمان! زیر عکس نوشتیم: «آیت‌الله العظمی محقق»؛ اما بعداً خراسانی که دقت عجیب داشت و متوجه نکته‌ها و ظرافت‌ها بود، به آیت‌الله کابلی گفت: «حضرت آقا بعد از این «کابلی» را جایگزین «ترکمنی» کنید. ترکمن

یک دره است، کابل عاصمه (پایتخت) کشور است». خود ایشان در سخنرانی‌ها می‌گفت: «آن استاد فقیه، محقق نجفی کابلی».

یکی از برنامه‌های که تصویب کرده بودیم این بود که برخی شخصیت‌ها، مجموعه‌های فرهنگی یا منطقه‌ای آیت‌الله کابلی را با هیئت همراه و یک تعداد از فعالین دعوت کنند و ضمناً به نوبت یکی از شخصیت‌ها درباره مرجعیت صحبت کند. اولین دعوت را مرحوم فصیحی یکه‌ولنگی انجام داد. بنده اغلب هماهنگ‌کننده و مجری بودم. آن روز قرار شد تا آیت‌الله صمدی جاغوری صحبت کند. ایشان هم مثل خیلی‌های دیگر که ماها را «چهارتا جوانان احساساتی» می‌خواندند؛ مخالف مرجعیت بود. آن زمان واقعاً فضا جور دیگر بود؛ عده‌ای از علما با تلخی با ما صحبت می‌کردند که شماها با این ماجراجویی‌هایتان کاری می‌کنید که حوزه ما را بدبخت کند و شهریه ما قطع شود.

باری، آیت‌الله صمدی یک روز در جلسه مقرر آیت‌الله کابلی گفت: «آقایان! از لازمه مرجعیت و خان بودن (صمدی خودش خان زاده بود) داشتن نان است. خان بی‌دسترخوان خان نیست، همان‌گونه که مرجع

قم و دفاتری که بعداً ایجاد خواهد شد، زیر نظر آیت الله محقق خراسانی و با مشورت و مصلحت جمعی از افراد معتمد اداره شود.

**پیشگام:** این افراد چه کسانی بودند اگر ممکن است نام ببرید.

**حجت الاسلام اعتمادی:** از علما آیات و حجج اسلام مانند خسروی، نهضت، فاضل ورسی، استاد خلیل و یک تعداد دیگر انتخاب شدند که اسامی شان در ذهنم نمانده. برخی از این افراد خودشان هم از این تصمیم مطلع نبودند، ولی ما اسامی شان را نوشتیم. از طلاب جوان مانند همان پنج نفر اول که عبارت اند از من، قانع زاده، حیدری، عارفی و ناصر شریفی بودیم. از حاجی ها عبارت بودند از حاج رجب ترکمنی، حاج برات، حاج خرد و چند نفر دیگر هم از بازاریان.

یک شورای تقریباً مرکب از بیست و پنج نفر تشکیل شد مانند آیت الله کابلی هم خیلی راضی بود و می گفت بلی چنین کاری نیاز هست و این نیروها باید باشند. ایشان و آقای خراسانی و یک تعداد دیگر منشور را امضا کردند.

برنامه دیگری که تصویب شد این بود که آیت الله کابلی سفری به بندرعباس داشته باشد. چون بخشی از تاجران ترکمنی در آنجا بودند. در این سفر همراه آیت الله کابلی، آقای خراسانی، نهضت، خطیبی، فصیحی و... بودند. از طلاب جوان ما آقای فهیمی بلخایی را فرستادیم. برای من کاری پیش آمد و نرفتم. در آنجا هزینه چاپ رساله مطرح می شود. برآوردهای اولیه حدود پنج میلیون تومان بوده، اما مهاجرین بندرعباس بیشتر از این کمک کردند. حتی زن ها زیورآلات و طلاهایشان را دادند که در مجموع هفت و نیم میلیون تومان پول جمع شد.

بعد از سفر بندرعباس آیت الله کابلی و همراهان به قم رفتند. حالا برخی طوری صحبت می کنند که گویا آغاز مرجعیت از قم بوده. در حالی که حمایت های قم زمانی بود که قبلش در مشهد بعد از جدال ها، جلسات و مباحثات نفس گیر، آیت الله کابلی موافقت کرده و

بی پول هم مرجع نیست. شما حوزه و جامعه را با سهم و خمس بُزآته چمن اداره نمی توانید». صمدی در منزل آقای فصیحی نیز تقریباً همان ها حرف ها را گفت؛ ولی در قالب ملایم ترایشان گفت: «مرجعیت نیاز به پول و امکانات دارد و این با توجه به وضع زندگی مردم ما ممکن نیست؛ بنابراین بدون امکانات بحث مرجعیت را پیش کشیدن منطقی نیست».

آیت الله خراسانی از این موضع آیت الله صمدی بسیار ناراحت شد. به من گفت: «آقای اعتمادی میکرافون را بیا!» ایشان شروع کرد به نقد سخنان صمدی و گفت: «مرجعیت تداوم خط رسالت و امامت است نه اینکه یک امر متکی به پول باشد، بقای تشیع به ایمان راسخ و توکل به خدا بوده و در طول تاریخ پیشوایان و بزرگان ما با اراده استوار ولو با شکم گرسنه این مسیر را پیموده اند، علما و صاحب نظران بزرگی بوده که تحول ایجاد کرده اند بدون اینکه وجوهات دریافت کنند. اساساً هیچ الزامی وجود ندارد که هرکسی وقتی به مدارج عالی علمی و فقهی رسید، صاحب نظر و فتوا شد باید پول هم داشته باشد. ضمن آن که بحمد الله مردم ما به این سطح از آگاهی و بیداری رسیده که یک مرجع شان را تأمین کنند. گیرم که تأمین هم نکنند، هیچ اشکالی ندارد، حضرت آیت الله مثل گذشته زندگی می کند و فتوای فقهی اش را هم می دهد؛ بنابراین ملت ما باید به این آیه های یأس و زمزمه های برخاسته از هواهای نفسانی اعتنا نکنند. چه کسی می گوید قوام مرجعیت به پول است؟ نه خیر، اصلاً مرجعیت خودش مایه خیر و برکت است. من متأسفم که چنین حرف های رامی شنوم».

اقدام دیگر در راستای نظم بهتر و ساماندهی امور، تنظیم یک منشور بود گفتیم با توجه به اهمیت مرجعیت، پس از این حرکت ها و موضع گیری ها، انتخاب همکاران و... دقیق و سنجیده باشد تا در آینده موجب مشکلات و دردسر نشود و نیز می دانستیم که تداوم یک چنین کار بزرگ، مشکلات و چالش های خواهد داشت، لذا مشارکت و حضور نیروهای دلسوز و فعال ضرورت بود. منشور تهیه شد و از جمله مواد مهم آن این بود که پس از این، دفاتر آیت الله کابلی در مشهد،

مرجعیت اعلام شده بود و به همان خاطر سفر به بندرعباس برنامه‌ریزی شد.

در قم نیز آیت‌الله خراسانی سخنرانی کرده که بخش‌های از آن در هفته‌نامه وحدت چاپ شد. وی در آن سخنرانی همچون گذشته، درباره مرجعیت سیاسی و مذهبی بسیار زیبا و منطقی سخن گفته است. خراسانی به آیت‌الله کابلی پیشنهاد می‌کند که به دیدار مراجع قم برود. ایشان می‌پذیرد، البته در این ملاقات نیز سخنگو، آیت‌الله خراسانی بود. این دید و بازدیدها حاشیه‌هایی داشت از جمله در دیدار با آیت‌الله مکارم شیرازی ظاهراً جلسه مقداری سرد و ساکت بوده است. آیت‌الله خراسانی پرسشی را از «تفسیر نمونه» مطرح می‌کند و از آقای مکارم توضیح می‌طلبد. ایشان هرچه تلاش می‌کند نمی‌تواند خراسانی را قناعت دهد. سرانجام دیروقت می‌شود و موقع خروج آیت‌الله مکارم تفسیر نمونه را خدمت ایشان می‌آورد و می‌گوید: «نظریات ما هرچه هست همین جاست». این داستان را هم خود محقق خراسانی خودش تعریف می‌کرد و هم آقای نهضت یکه‌ولنگ که در جلسه حضور داشت.

ملاقات دیگر با آیت‌الله جعفر سبحانی بوده است. ایشان به خراسانی می‌گوید: «من کتاب الکفاح الاسلامی شما را خوانده‌ام. کتاب بسیار مهمی است.» خراسانی می‌گوید: «جلد دوم این کتاب نیز آماده است؛ اما چون هزینه هزینه نداشتیم چاپ نکرده‌ام». آیت‌الله خراسانی می‌گفت که آقای سبحانی تعبیرش این بود: «لباس جانت را بفروش، اما این کتاب را چاپ کن».

آیت‌الله کابلی بعد از سفر بندرعباس و قم به نوشتن رساله شروع کرد. جمعی از دوستان گفتند: ما هم برای نظم و نسق کارها خوب است طبق همان منشور پیش برویم. آقای خراسانی گفت: «آیت‌الله کابلی منشور را از من گرفت و برنگرداند». ما هیچ اعتراضی نکردیم و گفتیم مهم اصل کار است. آیت‌الله خراسانی هم می‌گفت: «اشکال ندارد، هدف این است که سکوی پرش آماده شود و ما ان شاء الله مسیر را هموار می‌کنیم و بن بست را می‌شکنیم».

در همان ابتدا مشکلات و مخالفت‌ها زیاد بود؛ اما

خراسانی می‌گفت: «هیچ نگرانی نداشته باشید از حسادت‌های دیگران هم هیچ ناراحت نباشید. این بدان معناست که شما به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اید که دیگران شما را به چشم رقیب می‌بینند، درحالی‌که در گذشته حساب نمی‌کردند. حالا راه هموار شده، پس از این هر طلبه هزاره، جامع المقدمات را هم با انگیزه مرجع شدن می‌خواند. این قدر مرجع زیاد شود که شما از پشت کردن رساله‌های آن‌ها خسته شوید».

این پیش‌بینی آیت‌الله خراسانی دقیق از آب درآمد؛ زیرا پس از مرجعیت آیت‌الله کابلی خیلی‌ها به میدان آمدند و رساله نوشتند و گرنه تقریظ‌ها، تمجیدها و آثار از قبل هم بود. مرحوم حضرت آیت‌الله کابلی هم در پیامی که به مناسبت رحلت آیت‌الله خراسانی دادند تصریح کرد: «من به مرجعیت خیلی تمایل نداشتیم، اما با اصرار آیت‌الله خراسانی و شورای مدرسین پذیرفتم».

### شورای مدرسین چه کسانی بودند؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** شورای مدرسین بیشتر یک عنوان سیاسی بود که پس از تأسیس حزب وحدت، به ابتکار شهید مزاری در مشهد ایجاد شد و اعضای آن یک مقدار مساعده هم دریافت می‌کردند. در ترکیب این شورا علمای بزرگواری بودند، هرچند خیلی دغدغه این قبیل مسائل را نداشتند؛ اما آیت‌الله خراسانی و ما مجموعه‌ای که در اطراف ایشان بودیم در جریان طرح و تثبیت مرجعیت تلاش کردیم این بزرگواران را نیز درگیر مسئله مرجعیت کنیم. ضمن احترام به همه عزیزان که زحمت کشیدند. باید گفت که واقعیت این است که بخش عمده نیروهایی که این موج را ایجاد کرده و محوریت را به عهده داشتند، منسوبین به سازمان نصر قدیم و هواداران حزب وحدت بودند. از علما، طلاب و فرهنگیان تا حاجی‌های مثل حاج برات، حاج رجب ترکمنی، ناصر شریفی یکه‌ولنگی و... این‌ها بودند که تحت فرماندهی خراسانی، با فداکاری و تلاش شبانه‌روزی فضا را تغییر دادند.

آیت‌الله خراسانی تا مدت‌ها به صورت مستمر در کنار آیت‌الله کابلی حضور داشت و این را ما نیز اصرار

داشتیم، چون دغدغه داشتیم که یک وقتی آیت الله کابلی بر اثر تبلیغات و حضور برخی نیروهای مخرب، عقب نشینی نکند.

**پیشگام:** به نظر شما چه عواملی در تثبیت مرجعیت آیت الله کابلی بیش از همه نقش داشتند؟  
**حجت الاسلام اعتمادی:** در این زمینه عوامل ذیل را باید ذکر کنیم:

۱. لطف الهی و برکات خون شهدا: شهدای مظلوم ما مخصوصاً شهدای افشار، فاجعه افشار عمیقاً مردم ما را تکان داد. آن‌ها دیدند که دیگران در برابرین فاجعه بزرگ بسیار با بی تفاوتی برخورد کردند؛ در حالی که حداقل از مراجع و حوزه‌های قم و نجف انتظار می‌رفت موضع بگیرند؛ اما حتی یادی هم نکردند.

۲. شرایط خاص تاریخی: واقعاً هزاره‌ها در آن مقطع تاریخی به این خودباوری رسیده بودند و با تمام وجود این ضرورت را درک می‌کردند که هیچ‌کسی به ما رحم نمی‌کند. صدای ما شنیده نمی‌شود، باید خودمان دست به کار شویم و به بازوی خود تکیه کنیم. هر که باشد از خود ما باشد، تقریباً می‌شود گفت تمام اقشار جامعه کم و زیاد به این درک و دریافت رسیده بودند. همان‌طور که زن و مرد از رهبری شهید مزاری حمایت کردند و این خیلی زمینه را فراهم کرده بود تا در این عرصه نیز پرشور به میدان آمدند.

۳. اخلاص و ایثار آیت الله خراسانی: این خراسانی بود که بانفس قدسی، منطق قوی و تیزهوشی این جریان را رهبری کرد و در کنار ایشان افرادی که صادقانه و با انگیزه قوی ایشان را در سازمان‌دهی نیروها کمک کردند. همچنین کسانی که شبانه‌روزی دویند و با وجود مشکلات فراوان میدان‌ارها نکردند تا سرانجام بر توطئه‌ها، تمسخر و تبلیغات سوء مخالفین، غالب شدند. به ویژه که فضای ایران هم برای مهاجرین تنگناهای خاص خود را داشت. در همان زمان روزنامه خراسان مقالاتی منتشر کرد که در دوره آیت الله حکیم بر اثر توطئه‌ها، مرجعیت از مرزهای ایران خارج شد و... تلویحاً نارضایتی‌شان را از علم کردن مرجع غیر ایرانی ابراز می‌کردند. خلاصه اینکه: به جرئت می‌توان خراسانی را

بنیان‌گذار نهاد مرجعیت در افغانستان نامید و تمام کسانی که از سال ۱۳۷۲ به بعد اعلام مرجعیت کردند و امدا را و مدیون محقق خراسانی هستند.

۴. حمایت رهبر شهید مزاری: همان‌طور که گفتم در خاطرات شهید مزاری آمده که از قدیم این ایده را داشت و روی شخص آیت الله کابلی تکیه خاصی می‌کرد. من خودم درباره مرجعیت آیت الله کابلی با شهید مزاری تماس گرفتم و ایشان تأیید و حمایت کرد. در سفری که استاد عرفانی یکه‌ولنگی داشت، از ایشان پرسیدیم، آقای عرفانی گفت: «آیت الله کابلی از علمایی است که نظریاتش با استاد مزاری نزدیک است و هر دو رابطه خوبی دارد.» مضاف بر این‌ها، مقاومت شکوهمند غرب کابل به رهبری استاد شهید مزاری به صورت کلی شور و حال دیگری به جامعه بخشیده و فضای دیگری پدید آورده بود. در واقع علم و استدلال و منطق محقق خراسانی در این فضا بود که موج می‌آفرید و ما شعارهای هم که می‌دادیم مرجعیت را در کنار رهبری سیاسی مطرح می‌کردیم و از «یار مزاری» می‌گفتیم.

**پیشگام:** اگر ممکن است درباره ضرورت تقویت سیستم فقهی و اجتهاد که از متن خود مردم ما برخاسته باشد، صحبت کنید؛ اینکه نبود مجتهدینی که از متن مردم خود ما برآمده باشد، چه خلأهایی دینی، فقهی و اجتماعی را متصور می‌سازد؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** در گذشته مراجع عظام تقلید نسبت به مردم هزاره خیلی کم لطف و بی‌توجه بودند. شبها وقتی وکالت‌خط‌های این بزرگواران را ببینید، قریه‌های کوچک را تک به تک نام برده که فلان قریه فلان قریه... در محدوده وکالت فلان آقا است. من در یکی از وکالت‌نامه‌ها دیدم نوشته بود: «قریه‌های سر سِخین‌گ، دهن سِخین‌گ، قَرَه‌قات و... در محدوده وکالت حجت الاسلام آقای...»، قَرَه‌قات قریه‌ای در شاخ کوه که سال‌هاست، بیش از دوخانه در آنجا ساکن نبوده‌اند. پرسش اینجاست: شما که این قدر دقیق هستید و از قریه دو خانه‌ای هم نمی‌گذرید، این مردم نسل‌کشی‌ها را تجربه کردند، بی‌حرمتی‌ها و



آوارگی‌ها کشیدند. صدها برابر قه‌قات قتل عام شدند، مراجع معظم در حد دو خط، به اندازه همان وکالت‌نامه‌شان هم ننوشتند و محکوم نکردند.

سال ۱۳۷۴ مهاجرین شرایط سختی داشت. به یک مناسبتی در کتابخانه قائم مراسم برگزار شد، آیت‌الله سید باقر شیرازی و فرماندار مشهد هم در آن جلسه شرکت کرده بودند. آیت‌الله خراسانی در این برنامه سخنرانی کرد و به موضوعات هجرت، جهاد و کشورهای اسلامی پرداخت و از جمله گفت: «حضور این مردم در ایران به خاطر باورها، فرهنگ و تاریخ مشترک است و این مسائل نزدشان ارزش و احترام دارد و الا اگر من می‌دانستم که این‌گونه می‌شود و شما مثل امروز با این‌ها برخورد می‌کنید، این مردم را به کشورهای

واقعاً هزاره‌ها در آن مقطع تاریخی به این خودباوری رسیده بودند و با تمام وجود این ضرورت را درک می‌کردند که هیچ‌کسی به ما رحم نمی‌کند. صدای ما شنیده نمی‌شود، باید خودمان دست به کار شویم و به بازوی خود تکیه کنیم. هر که باشد از خود ما باشد، تقریباً می‌شود گفت تمام اقشار جامعه کم و زیاد به این درک و دریافت رسیده بودند. همان طور که زن و مرد از رهبری شهید مزاری حمایت کردند و این خیلی زمینه را فراهم کرده بود تا در این عرصه نیز پرشور به میدان آمدند.

دیگر بسیج می‌کردم».

آیت‌الله خراسانی معتقد بود به طور کلی در رابطه با فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و از جمله موضوع مرجعیت ما غیر از افغانستان سه حوزه را باید جدی بگیریم: ایران، پاکستان و کشورهای عربی، در بخشی از کشورهای عربی مهاجرین ما حضور دارند و آن‌ها در تأمین هزینه‌ها می‌توانند خیلی کمک کنند؛ سوریه و لبنان هم آن روزها چهارراه ارتباطات جهانی بود، مخصوصاً لبنان که جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابیون از کشورهای مختلف حضور داشتند.

در پاکستان هم به دلیل حضور گسترده مهاجرین و هم هزاره‌های که تبعه آنجا بودند. باید کار می‌شد و جز خراسانی کسی دیگر این جرئت و توانمندی را نداشت. آیت‌الله خراسانی روی حضور شخص بنده در کنار ایشان خیلی اصرار داشت؛ اما من چون پاسپورت نداشتم نتوانستم همراهی کنم. آقای اخلاقی قبل از محقق خراسانی رفت تا زمینه‌سازی کند، اما فردی که واقعاً در هماهنگی بزرگان کویته و آن استقبال تاریخی از آیت‌الله خراسانی نقش اصلی را داشت حجت‌الاسلام رحمانی بود. رحمانی اصالتاً از بغل کندوی دایکندی بود و در کویته خیلی نفوذ داشت. وقتی فوت کرد هزاره‌های کویته در تشییع جنازه او یکی از بی‌سابقه‌ترین تجمعات تاریخشان را تشکیل دادند.

خراسانی در کویته با سخنرانی‌هایش و طرح مسائل بنیادین، هزاره‌های آنجا را به نحوی غافلگیر می‌کند. آن‌ها اولین بار دیدند که کسی در کسوت یک مجتهد مسلم از تاریخ، سیاست، سرنوشت و آینده قومش سخن می‌گوید. با تعابیر بلندی از آیت‌الله کابلی نام می‌برد و مرجعیت ایشان را تبلیغ می‌کند. آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «در کویته برخی می‌گفتند اینکه مجتهدی، مرجعیت مجتهد دیگر را این‌گونه تبلیغ کند بسی ارزشمند و مهم است».

آیت‌الله خراسانی تصمیم می‌گیرد حدود شش ماه در کویته بماند، چون نیروهای مؤثر و بانفوذ هزاره اطراف خراسانی جمع شده بودند، افرادی مثل برگید خادم، سردار سعادت، حاج نبی، فرزندان حاج ناصر معروف

حق او خیلی کوتاهی شد.

**پیشرو:** گفته می‌شود ارتباط آیت‌الله خراسانی با سران تنظیم نسل نو هزاره باعث فراخواندن ایشان از پاکستان شد، خود ایشان چه می‌گفتند؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** ارتباط ایشان به این شکل نبوده که مقرر و محل اقامتش دفتر تنظیم باشد. آن‌ها از آیت‌الله دعوت می‌کنند و ایشان هم می‌پذیرد. سؤال اینجاست که بر فرض تنظیمی‌ها به لحاظ فکری و اعتقادی به اصطلاح دگراندیش بودند و پایبندی‌شان به الزامات شرعی چنانکه از یک مسلمان انتظار می‌رفت نبوده، آیا ارتباط گرفتن یک مجتهد و کارشناس خبره دین با چنین جماعتی جای تحسین دارد یا تقبیح؟ امام موسی صدر که در لبنان آن همه توفیقات داشت و سال‌هاست تبلیغ می‌شود، یکی از اوصاف ایشان این بود که با غیرمسلمانان ارتباط نیک داشت و برای هدایت مردم حتی به کلیساها می‌رفت. تنظیمی‌ها که مسلمان بودند و خراسانی خود در این باره می‌گفت: «نمی‌دانم آقایان اشکال را در چه می‌دیدند. ظواهر دین را که آن‌ها هم مثل ما مراعات می‌کردند، نماز می‌خواندند، به حلال و حرام اهمیت می‌دادند، خطوط قرمز اسلام را معتبر می‌دانستند، حالا در مسائل سیاسی تفاوت‌ها و اختلافاتی بود که چیز دیگر است».

آیت‌الله خراسانی با غلام‌علی حیدری رئیس تنظیم نسل نو هزاره خیلی رفیق شده بود. حیدری چند بار به کابل رفت و با استاد مزاری و اعضای شورای مرکزی حزب ملاقات کرد، از جمله در زمستان ۱۳۷۲ پس از سفر خراسانی به کوئته، حیدری به ایران آمد، به دیدار آیت‌الله کابلی رفت و در منزل آیت‌الله خراسانی میهمان شد که من خودم در آنجا بودم.

**پیشرو:** جالب است! در جلسه آیت‌الله خراسانی و رئیس تنظیم چه صحبت‌های شد؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** درباره دوران عبدالرحمان صحبت شد، وضعیت جاری هزاره‌ها، پراکندگی

به «شیر کشمیر» هزاره‌ای که در جنگ‌های کشمیر پیروزی‌ها و افتخارات زیاد داشت و... خراسانی می‌گفت: «با مشاهده شور و شوق فعالین و بزرگان هزاره به این فکر افتادیم که برای ساماندهی و انسجام فعالیت‌ها، تشکیلاتی با عنوان «شورای ملی هزاره» ایجاد کنیم تا با کابل، ایران و کشورهای دیگر هم مرتبط باشد و بدین منظور در نظر داشتیم به شهرهای اسلام‌آباد، لاهور و کراچی نیز سفر کنیم».

فعالیت‌های خراسانی در کوئته رو به گسترش بود و هر روز قلمروهای بیشتری را تسخیر می‌کرد، اما به نظر می‌رسد همین گستردگی فعالیت‌ها یکسری سوء تفاهم‌هایی ایجاد کرد که منجر به فراخواندن ایشان توسط آیت‌الله کابلی شد. سرانجام آن مرد بزرگ طرح‌ها و برنامه‌هایش را نیمه‌تمام گذاشت و بعد از حدود دوونیم ماه، ناراحت به ایران برگشت.

**پیشرو:** دفتر آیت‌الله کابلی در کوئته در همین سفر ایجاد شد؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** بعد از بازگشت خراسانی دفتر آیت‌الله در کوئته توسط حجت‌الاسلام خطیبی بکه‌ولنگی راه افتاد و در اینجا لازم است یادآوری کنم: یکی از کسانی که در ایران، پاکستان و افغانستان بسیار زحمت کشید و صادقانه تلاش‌های مؤثری در راستای مرجعیت آیت‌الله کابلی انجام داد خطیبی بود. رونق دفاتر پاکستان و کابل مدیون فداکاری‌های آقای خطیبی است. این‌که بعداً چه باعث شد ایشان کناره‌گیری کند بحث دیگری است و به نظر می‌رسد در حق ایشان جفا شد.

آیت‌الله خراسانی بعد از اینکه از پاکستان بازگشت، ناراحت بود و می‌گفت: «در کارهای بزرگ همیشه باید کسانی را بگمارید که با مسائل آشنا باشند. افرادی که اهمیت و ظرافت کار را درک نمی‌کنند و در جریان مسائل نیستند ولو از روی دلسوزی، کار را خراب می‌کنند. من اگر در پاکستان می‌ماندم کارهای زیادی انجام می‌دادم؛ اما متأسفانه نگذاشتند». عیب اساسی خراسانی این بود که متعلق به یک جامعه مظلوم بود. برای همین، قدر این گوهر ارزشمند دانسته نشد و در

سیاسی و... یکی از نکاتی که آیت‌الله خراسانی مطرح کرد درباره انتقال جنازه جنرال موسی خان به مشهد بود و گفت: «شما با این کارتان، افتخار، اعتبار و تاریخ خود را در پاکستان خدشه دار کردید. صفحه دیگر زندگی جنرال موسی خان با مرگ او آغاز شده بود باید برایش بارگاه و تشکیلات می‌ساختید تا نسل‌های آینده‌تان به آن افتخار کند». حیدری هم تأسف می‌خورد و از عوامل و جریان‌های که منجر به این کار شد گفت.

موضوع دیگری که اتفاقاً خیلی هم دقیق در ذهنم مانده، این بود که حیدری خطاب به خراسانی گفت: «استاد! من این بار که از کابل آمدم به لطف الهی بسیار آرامش دارم، دغدغه این را ندارم که با سرنوشت مردم ما معامله و خیانت می‌شود، چون مزاری‌ای که من دیدم کسی است که اگر دنیا را هم او بدهند از آرمان‌ها و خطوط اساسی عدول نمی‌کند. اگر کسانی دیگری به جای ایشان بودی (برخی‌ها را نام می‌برد) باده هزار دلار هم مردم را معامله می‌کرد». آیت‌الله خراسانی گفت: «درست است تشخیص من نیز همین است و براساس همین باور بود که در حد توان خودم از حزب وحدت حمایت کرده‌ام».

**عزیزان:** آیت‌الله خراسانی پس از تثبیت مرجعیت، سفری به قم داشت که شما همراه ایشان بودید چه خاطراتی از این سفر دارید؟

**حجت‌الاسلام اعتمادی:** سال ۱۳۷۴ آیت‌الله خراسانی سفری به قم، اراک و ملایر داشت. در این سفر غیر از دو تا پسر ایشان (حسن و جعفر) بنده همراه آیت‌الله بودم. در قم، خراسانی با چند تن از بزرگان و مراجع دیدار کرد. آیت‌الله تبریزی که از مراجع مطرح آن دوره بود در نجف با آیت‌الله خراسانی دوستی و آشنایی داشت. زمانی که دفتر ایشان رفتیم، آیت‌الله تبریزی به استفتائات پاسخ می‌دادند، اعضای دفتر ایشان جواب استفتائات را به عربی یا فارسی می‌نوشتند و برای آیت‌الله می‌خواندند تا ایشان نظر نهایی خود را بگوید. آیت‌الله تبریزی با ما خیلی سرد و با بی‌توجهی برخورد کرد، مثل اینکه یک فرد معمولی آمده است. ما چند دقیقه نشستیم؛ در

حالی که ایشان به کارش مشغول شد. یکی اعضای دفتر، پاسخ یک استفتا را که نسبتاً طولانی هم بود خواند تا آیت‌الله تبریزی نظر خویش را بگوید، ایشان گفت: «همان که نوشته‌اید، درست است». آیت‌الله خراسانی ایراد گرفت گفت: «نخیر، صدر این مطلب با ذیلش سازگاری ندارد». آیت‌الله تبریزی گفت: «نه همان درست است». دوباره خراسانی گفت: «نه حضرت آقا! چنین نیست». بحث شد و هر کدام به نفع مدعایش استدلال کرد. تقریباً همه حضار متوجه شدند که خراسانی در استدلال و اثبات مدعایش دست بالایی دارد و در نهایت آقای تبریزی مجبور شد تا بگوید پاسخ را همان‌گونه بنویسد که ایشان می‌گوید. آیت‌الله تبریزی پس از ختم این بحث و جدل، بلافاصله از ادامه پاسخگویی به استفتائات خودداری کرد و به آیت‌الله خراسانی گفت: «حاج آقا ببخشید، من و شما به اتاق دیگر برویم صحبت کنیم». در این لحظه آیت‌الله خراسانی به عنوان دلجویی از آیت‌الله تبریزی، خطاب به حضار گفت: من در نجف با حضرت آیت‌الله تبریزی رفیق و هم‌درس بودیم و در درس‌های آیت‌الله خوبی می‌رفتیم؛ اما امروز «الشیخ فی السماء و أنا فی الأرض». آقای تبریزی در آسمان است (کنایه از مقام مرجعیت) و من در زمین مانده‌ام. بعد گفت: «حضرت آیت‌الله تبریزی! این ایرادی که من گرفتم به این جهت بود که شما در حوزه محتمل الاعلمیه هستید و فتوای شما باید از نهایت اتقان و استحکام برخوردار باشد». البته آیت‌الله خراسانی بعد از این برخوردش با آقای تبریزی ناراحت بود، چند بار استغفار کرد و می‌گفت: «نباید چنین می‌شد».

آیت‌الله خراسانی با آیت‌الله شاهرودی نیز سابقه دوستی در نجف داشت و برای همین، دیدار با ایشان نیز در برنامه بود؛ اما جعفر پسر حاج آقا ساعت ملاقات را اشتباه فهمیده بود؛ لذا این باعث شد که موقع تدریس ایشان برویم. حسینی بزرگی بود و نزدیک ۵۰۰-۶۰۰ نفر از علما زیر درس ایشان حضور داشت. ما در داخل رفتیم و گوشه‌ای نشستیم تا درس تمام شود. آیت‌الله شاهرودی بالای منبر بود و یک دفعه متوجه

تشکر کرد؛ اما اقامت در آنجا را به‌رغم اصرار آقای شاهرودی نپذیرفت. واقعاً آن عزت نفس خراسانی را هرکسی نداشت.

آیت الله مؤید از اقوام شهید آیت الله صدر بود، رفاقت و رابطه‌اش با خراسانی به دوران تحصیل در نجف بازمی‌گشت. ایشان قبلاً هم در مشهد به منزل آیت الله خراسانی آمده بود و در آن دیدار هم بنده حضور داشتم، آیت الله خراسانی از نوشته‌ها و تقریرات درس‌های خارج خود نزدیک ۵۰۰۰ صفحه را به ایشان داد و گفت: «من ناتوان شده‌ام، امکانات هم ندارم این‌ها مال شما باشد هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید، اصلاً به نام خودتان چاپ کنید». آقای مؤید از آن‌ها یک دور کپی گرفت و اصل‌شان را برگرداند.

در قم که رفتیم شیخ حسین مؤید دعوت کرد، آنجا هم از دوران نجف صحبت شد و همان خاطره بحث علمی با شهید صدر را یادآوری کردند و از خراسانی به خاطر نوشته‌ها و تقریراتی که داده بود تشکر کرد و گفت: «شما نیز مثل شهید صدر نابغه هستید». آیت الله خراسانی بعداً می‌گفت شهید صدر داستان آن مباحثه علمی را هم به آیت الله شاهرودی گفته و هم به آقای مؤید این نشان می‌دهد که در تغییر نگاه ایشان خیلی مؤثر بوده است.

حضور آیت الله خراسانی شد. در وسط درس، از همان جا پایین شد صدا زد: «شیخنا المحقق!» با یک شتابی طرف آیت الله خراسانی حرکت کرد که همه حیران ماندند چه خبر شده؟ آیت الله خراسانی را گرم در بغل گرفت، صورتش را بوسید، دستش را گرفته پای منبر درس خود برد و با صدای بلند گفت: «حضرت آیت الله محقق خراسانی فقیه، فیلسوف، انقلابی و کسی که سال‌ها با شهید آیت الله صدر همدم بوده، مباحثات علمی داشته و... دوستان! درس را ادامه بدهیم یا به احترام ایشان تعطیل کنیم؟» شاگردان هم با تعطیلی موافقت کردند. آیت الله خراسانی گفت: «کاش درس را ادامه می‌دادید من هم گوش می‌کردم. من خیلی متأسف هستم و از اینکه پسرم درست متوجه نشده بود، معذرت می‌خواهم».

درس تعطیل شد و ما به دفتر آقای شاهرودی رفتیم. ایشان از ما پذیرایی کرد بسیار گرم و خاطرات نجف را از جمله همان خاطره بحث علمی خراسانی با شهید صدر را یادآوری کرد. از مجلس اعلا صحبت کردند، آیت الله شاهرودی گفت: «حاج آقا من و شما که عجم عرب هستیم». بعد گفت: «تا زمانی که قم هستیم، اینجا اتاق و امکانات، همه چیز در اختیار شماست، مقرتان همین جا باشد». آیت الله خراسانی



آیت الله خراسانی با شهید محمد منتظری در نجف رفاقت و رابطه گرم دوستانه داشتند و با آیت الله منتظری هم در سال‌های قائم مقامی ایشان دیداری داشته است که خودش خاطره آن ملاقات را این‌گونه تعریف می‌کرد: «اولین بار بود که به ملاقات آیت الله منتظری می‌رفتم، در دفتر ایشان کسی به نام متقی حضور داشت که دیدارها را هماهنگ می‌کرد. من او را در نجف می‌شناختم. ایشان من را به آقای منتظری معرفی کرد و گفت: «شیخ روضه‌خوان خوبی است». آیت الله منتظری هم خیلی جدی نگرفت. چند لحظه‌ای نشستیم و بعد پرسشی درباره ولایت فقیه مطرح کردم که موضوع درس‌های خارج ایشان بود. آیت الله منتظری پاسخی داد؛ اما من قانع نشدم. بحث مفصلی شد. هر دلیلی که ایشان آورد من رد کردم. تا سرانجام وقت ملاقات تمام شد، آیت الله منتظری از جایش بلند شد و خیلی احترام کرد و گفت: الان یادم آمد. شهید محمد پسر من از شما زیاد تعریف می‌کرد. به متقی گفت: «شما آقا را روضه‌خوان معرفی کردید؛ اما ایشان یک فقیه و آیت الله بوده!» در آخر چند جلد از کتاب‌های مبانی ولایت فقیهش را هدیه داد و گفت حاج آقا حاصل بحث‌های ماهمین‌هاست».

خراسانی می‌گفت: «خدا شاهد است این بحث وجدل‌های که گاهی پیش می‌آید، هیچ‌گاه به انگیزه خودخواهی، شهرت‌طلبی و تظاهر نیست. بخشی از آن برمی‌گردد به ملت ما و ذهنیت منفی‌ای که از افغانی جماعت نزد دیگران وجود دارد و می‌گویند این‌ها بی‌سواد هستند. می‌خواهم این دیدگاه تغییر کند».

در اینجا نکته‌ای را هم لازم می‌دانم ذکر کنم: آن مطلبی را که آقای مرتضوی درباره خراسانی نوشته و گفته من در قم دیدم ایشان دنبال پول بود، کاملاً بی‌اساس است و به هیچ‌وجه با شخصیت، روش و منش و عزت نفس خراسانی همخوانی ندارد. او کسی بود که وقتی یک باب منزل را در میدان انقلاب که مرکز تهران است برایش دادند مالک نشد. خراسانی اگر دنبال پول بودی به جایی که از ایشان طلب کند، به جماران می‌رفت. من بارها سید حسین نوه امام

خمینی را در منزل خراسانی دیدم که برای مشورت خدمت ایشان می‌رسید. چون خراسانی را حداقل از بیست سال قبل به عنوان عالم متعهد و دلسوز به اسلام می‌شناخت. آیت الله خراسانی او را نصیحت می‌کرد که جوان هستی و به خانواده بزرگ تعلق داری، به درس‌هایت ادامه بده. یا مثلاً در یک مورد که باز هم بنده شاهد بودم، دکتر غلامرضا انصاری از خاوری‌های مشهد کاندیدای انتخابات مجلس ایران بود، رد صلاحیت شد. خدمت آقای خراسانی آمد و با سفارش ایشان موضوع حل شد.

**نکته:** بخشی از آثار مرحوم خراسانی هرچند به صورت خیلی محدود چاپ شد، از آثار چاپ نشده ایشان چقدر اطلاع دارید و از سرنوشت آن‌ها چه می‌دانید؟

**حجت الاسلام اعتمادی:** ایشان دو تا کتاب روی دست داشت و می‌خواست تکمیل کند: ۱. رمز تأخر مردم هزاره، ۲. مذهب و قومیت. در کتاب اول چنانکه از نامش پیداست، عوامل عقب ماندگی هزاره‌ها را بررسی کرده بود، مثل حاکمیت نظام‌های استبدادی، عوامل جغرافیایی و... در یک بخش هم گفته بود راه آگاهی یک جامعه یکی آموزش در مدارس، مکاتب و دانشگاه‌ها است و دیگری رادیو، تلویزیون، جراید و نشریات؛ اما در جامعه هزاره اکثر این منابع آگاهی بخش وجود نداشته است؛ لذا مردم آگاهی خود را انحصاراً از حسینیه‌ها و منبرها می‌گیرند که در اختیار روحانیون هستند و آن‌ها هم فقط همان مسائل عبادی و اخلاقی را مطرح می‌کرده‌اند. متأسفانه اکثریت روحانیون هزاره با مسائل اساسی جامعه و سرنوشت مردم درگیر نبوده و در این زمینه‌ها هیچ‌گونه طرح و تئوری مشخص نداشتند.

اتفاقاً یک وقت در دفتر آیت الله کابلی هم طی یک سخنرانی در جمع تعداد زیادی از علما همین موضوع را بحث کرد و گفت: «با اجازه شما علما، امیدوارم کسی توهین تلقی نکند؛ اما من براساس تأملات و مطالعاتی که درباره سرنوشت این قوم داشته‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که یکی از عوامل عقب ماندگی مردم ما علمای ما هستند که پیشوای مردم بودند؛ اما از آگاهی‌های لازم

دیگر بزرگانند.

**بیتنا:** در پایان اگر نکته خاصی را لازم به ذکر می‌دانید بفرمایید.

**حجت الاسلام اعتمادی:** نکته اول: من مطالب و ناگفته‌های زیادی از مرحوم آیت‌الله خراسانی دارم هرچند بخشی از آن‌ها حداقل فعلاً زمان گفتنش نرسیده، از خداوند توفیق می‌طلبم که بتوانم آن‌ها را تنظیم کنم.

نکته دوم: آنچه در این مصاحبه درباره خراسانی گفته‌ام دو بخش دارد: ۱. مربوط به دوران حضور آیت‌الله خراسانی در نجف و سوریه است. ۲. مربوط به سال‌های حضور ایشان در ایران می‌شود. در قسمت اول بیشتر مطالب را طی نزدیک دو دهه همکاری و همراهی با خراسانی از خودش شنیده‌ام و بخش دیگر را از افراد موثق و معتبر. در سال‌های حضور مرحوم خراسانی در ایران اکثر رخدادها را خودم شاهد بودم و در مسائل مربوط به حزب وحدت و جریان تثبیت مرجعیت در متن ماجرا حضور داشتم و یکی از گردانندگان اصلی در کنار مرحوم خراسانی بودم و در مواردی که از دیگران نقل شده نیز افراد معتمد و معتبر بوده‌اند. در زمان حیات آیت‌الله کابلی روزی در قم منزل ایشان بودم. صحبت از روزهای آغاز مرجعیت شد و من در این باره یادداشت‌های برای «دانشنامه هزاره» نوشته بودم. آن روز همین مطالب را به ایشان هم یادآور شدم. حضرت آیت‌الله کابلی تأیید کرد و گفت

چقدر خوب به یادتان مانده است. □

بنیاد آیت‌الله  
تاسیس ۱۳۹۴

برای نجات آن‌ها برخوردار نبودند. «خفته را کی کند خفته بیدار»؛ بنابراین ضرورت دارد که در این زمینه تجدید نظر اساسی کنیم والا «فاقد شیء معطی شیء» نمی‌شود. «مذهب و قومیت» کتاب دیگر ایشان بود. در این کتاب ارتباط با خویشاوندان (صله رحم) و مسئله قومیت را با استناد به آیات و روایات و استفاده از تجارب تاریخی مفصل بحث و بررسی کرده بود اتفاقاً آن جمله تاریخی شهید مزاری که گفته بود «در افغانستان شعارها مذهبی و عملکردها نژادی است». نیز برای ایشان خیلی جالب و قابل تأمل بود و می‌گفت: «نه تنها در افغانستان که در دنیا همین طور بوده». نمونه‌های زیادی در تأیید این حرف ارائه می‌کرد.

ایشان می‌گفت روایاتی پیدا کرده‌ام که تا چهل بطن را در جمع اقربا و خویشاوندان حساب کرده‌اند. خراسانی در این کتاب معیار دین را بسیار پررنگ و برجسته مطرح کرده بود و می‌گفت قومیت آنگاه محکوم است که در برابر ارزش‌های دینی قرار بگیرد. همان طور که امام زین‌العابدین<sup>(ع)</sup> درباره تعصب فرمود: آن تعصبی گناه است که شخص، بدان قوم خود را بهتر از نیکان قوم دیگر ببیند. دوست داشتن خویشان تعصب نیست، ولی کمک کردن قوم خود درست‌م کردن، تعصب ورزی است.

قرار بود من این کتاب را پاک نویسی کنم تا آماده چاپ شود که متأسفانه گرفتاری‌های روزگار اجازه نداد؛ اما آقای عبدالباقی ناصری زاده پسر آیت‌الله ناصری کرمانی یک مقدر این کتاب را پاک نویسی کرده بود. یکی از دوستان آیت‌الله خراسانی که اکثر اوقات در منزل ایشان می‌آمد این کتاب را برای مطالعه برد و متأسفانه